

بشر از نظر مادی

هرماشینی را که با آن کار میکنیم باید خوب بشناسیم • ما تا زنده هستیم با خود سروکار داریم ، پس خود را شناختن برای هرکس ضروریست •
ما بشر و بنابراین خودمان را از سه نقطه‌ی نظر میتوانیم مورد مطالعه قرار دهیم :

- (۱) از نظر بیولوژی
- (۲) از نظر پسیکولوژی
- (۳) از نظر سوسیولوژی

در بیولوژی از خواص حیاتی ، در پسیکولوژی از خواص روحی و در سوسیولوژی از خواص اجتماعی و اجتماع بشر وقت میکنیم •
انسان در آخرین مرحله‌ی تکامل سلسله‌ی متوالی نبات و حیوانست • خواص حیاتی نبات و حیوان و خواص روحی حیوان از خواص ماده یعنی نتیجه‌ی ارتباط زمانی و مکانی مخصوص آحاد الکتریسته‌ی مثبت و منفی است • مغالطه کنندگان عرفان مشرب که از دور اسم الکترتون و حرکت آنها را در داخل اتم شنیده اند فریاد میزنند همه چیز ذیروح است • دم روحانی در تمام موجودات وجود دارد • • • البته سفسطه‌ی این بیان واضح است • اینها حرکت و حیات و روح را از هم تشخیص نمیدهند و نمیدانند که نعش متحرک اتمومیل متوفیات را بواسطه‌ی وجود حرکت نمیتوان زنده نامید •
حرکت و حیات مفهومات جداگانه میباشند • سلول که کوچکترین اجزاء مرکب کننده‌ی موجود زنده است از ماده بوجود آمده و خاصیت جذب و دفع ماده را دارد • سلول عصبی خاصیت متأثر شدن و انتقال آثار خارجی را در ارمیاشد و از این حیث بیک صفحه‌ی عکاسی یا هادی حرارت و الکتریسته شبیه است • خواص سلول و موجودات زنده ابتدا بنظر بشر عجیب بود و بشر تصور میکرد ساختن مواد از دل در ماشین بدن تهیه میشود در لابراتوار عملاً محال است • این سد بزرگ صد سال پیش شکست خورد و اول دفعه امره را در لابراتوار ساختند • از آن بعد در عرض صد سال بشر بوسیله‌ی شیعی آلی آنقدر ترکیب "آلی" ساخت که فقط برای اسامی آن ترکیبات جلد های ضخیم کتاب لازم است • فیشر بفر ساختن ماده‌ی خود سلول افتاد و جوهرها (اسید های) معینی را با هم ترکیب نمود • امروز ساختن سلول تقریباً جزء مسائل حل شده‌ی علوم طبیعی است •
خاصیت مهم اختصاصی سلول حفظ و تکامل خود و نسل است (*) • این خاصیت نیز مانند وزن

(*) باید متوجه بود که این خاصیت حفظ و تکامل خود و نسل که سلول داراست چیز عجیب و غریبی نبود بلکه در نتیجه‌ی خاصیت مادی شیمیوتروپیسیم ، آرتروتروپیسیم و شیمیوتاکسیم است که در ارمیاشد • اتفاقاً این ترکیب بخصوص شیمیائی خاصیت جذب و دفع و بالنتیجه زندگی را پیدا کرده است •

و حجم و غیره برای این ساختمان مخصوص ماده از خواص طبیعی است. جز اینکه خاصیت مزبور مشخص جسم زنده است، سایر خواص اعم از ارادی، غریزی، طبیعی (در موجودات کاملتر) تظاهرات این خاصیت میباشند.

اگر بخواهیم به پسیکولوژی بشر در وقت کنیم باید ابتدا اقداری به جهاز عصبی در وقت نمانیم، زیرا اثر روحی خاصیت این دستگاه است. احاد سلسله عصبی که آنرا تشکیل میدهند "نورون" نامیده میشوند "نورون" تقریباً به بزرگی میکرون است (میکرون هزارم میلیمتر است). داخل سلول عصبی الیاف دیده میشود که دسته دسته از اطراف سلول خارج شده زائده هائی تشکیل میدهند. این زائده ها "داندريت" نامیده میشود. یکی از زائده ها طولی است که "سیلندر راکی" نام دارد. سلول عصبی آثار بوسیله داندريت ها گرفته بوسیله سیلندر راکی بخارج نقل میکند. تشکیل سلسله عصبی در داخل جنین بدین ترتیب است که در محلی که بعد ها مغز جنین خواهد شد یک برآمدگی پیدا میشود و بسه قسمت منقسم میگردد.

بعد جز اول و سوم هر کدام دو جز میشود. بدین ترتیب پنج قسمت بوجود میآید. جز اول نیمکره های دماغ بزرگ، چهارم دماغ کوچک و پنجم بصل النخاع را تشکیل میدهد، دوم و سوم زائده های بعدی دماغ بزرگ میشوند. دنباله بصل النخاع رشته ی طولی عصبی موجود است که نخاع باشد. از دماغ و نخاع ۴۳ عصب (۱۲ از دماغ و ۳۱ از نخاع) خارج میشود و با اطراف بدن تقسیم میگردد.

یک دسته اعصاب موسوم به جهاز سمپاتیکوس یا دستگاه اعصاب نباتی در بدن موجود است که با جهاز عصبی اصلی بدن مربوط بوده و حرکات بلا ارادی قلب و معده و ریه را انجام میدهد. نیمکره های دماغ بزرگ چین خوردگی هائی دارد که روی آنرا پرده های منازحه احاطه نموده و ناقعر شیارهای مغز ادامه دارد. شیارها نیمکره هارا به تقسیمات معینی تقسیم نموده اند. خاصیت یک عده از نقاط این تقسیمات معلوم و عده ی دیگر تحت مطالعه علمی است. باز در اینجا مجبوریم یک موضوع خارج از مطلب را تذکر کنیم. گاه یک عده پیدا میشوند که تحت تاثیر منافع طبقاتی خود در علم هم تقلب میکنند و دروغ میگویند. دروغگوئی در علم وقیحترین اقسام کذب است. مثلاً در علوم اقتصاد یک طریقه ی مهم تحقیقات علمی تهیه ی احصائیه و مقایسه ی آنها و بحث در آنهاست. یک روز "ادوارد برن شتان" خواست ترهات خود را در علم اقتصاد ثابت کند، ولی احصائیه ها مخالف ادعای وی را نشان میدادند. مثلاً او میخواست ثابت کند سرمایه متمرکز پیدا نمیکند و حال آنکه احصائیه های موجود برخلاف این ادعا را نشان میدادند. پس این مرد مقدس چه کرد؟ کار آسانی کرد. احصائیه از خود جعل نمود و با احصائیه های معمول حرف خود را ثابت کرد. "کائوتسکی" در جوابی که بوی میداد از این دزدی و تقلب علمی اظهار حیرت میکند و احصائیه های رسمی دولتی را که بکلی مخالف احصائیه های معمول آن مؤمن است جلو او میگذارد. یک نویسنده ی متفکر مادی در کتاب خود مینویسد:

"با آنکه حقیقت تصاویر واقعیت خارج در مغز ما میباشند، مطابق آنچه که در موضوع ادوارد برن شتان دیده میشود ممکن است تصاویر معکوس آن واقعیت باشند..."

حال به موضوع اصلی خود متوجه میشویم. گفتیم عمل بعضی قسمتهای مغز معلوم و عمل بعضی قسمتهای آن مجهول و تحت مطالعه است. این مطالعات بدین ترتیب صورت میگیرد که در یک نقطه معین مغز حیوانی عملی بجای آورده اثر آنرا در اعمال موجود مطالعه مینمایند یا آنکه مغز مریضهای روحی را مورد وقت قرار میدهند. این طریقه های تجربی از قرن هفدهم بعد روز بروز کاملتر شد و هر روز

کاملتر میشود. حال فکر کنید اگر کسی معلومات ناقص علوم قدیمه ی یونان را که جزئی از آن در قرون وسطی بحر بی ترجمه شده است آخر علم بداند و مطابق آن معلومات بهوس برای وهم، حافظه وحی، خلمه الشعرا و غیره در مغز مرکز قائل شود و برای این مراکز مجهول بیخودی خواص خشکی و تری، گرمی و سردی نسبت دهد و لاطائف ثلاث خود را در مجالس و کرسیهای خطابه بیک مشت مردم ساده لوح تلقین نماید آیا کمتر از "برن شتاین" دزدی و تقلب نموده است؟

در دوره های گذشته روح را موجود مستقل میدانستند. حکما قدیم یونان مانند بقراط محل روح را در سلسله ی عصبی میدانستند. دکارت روح را موجود سیالی فرض میکرد. عرفان عقیده داشت روح به جسم عاشق میشود. علم جدید خط قرمز بروی این موهومات کشیده ثابت نمود که روح بعنوان موجود مستقل وجود ندارد، بلکه مجموعه ای از خواص ماده است.

هوش، ذکاوت و اراده از خواص طبقه ی خاکستری خارج از دماغ بزرگ است. اگر دماغ کیبوتری را بردارند نمی میرد، ولی اراده ی وی سلب میشود. مثلاً اگر غذا بدهند میخورد و هضم میکند و اگر ندهند و دانه را نژد وی بریزند، نمیخورد و از گرسنگی میمیرد. وزن متوسط تمام مغز سرد رانسان ۱۳۶۱ الی ۱۶۰۰ کیلوگرم است. خود دماغ بزرگ ۱۲۰ کیلوگرم وزن دارد. ملاحظه کرده اند که وزن دماغهای گاو، بيسمارك، كانت، شیلر، کودیه، لنین، گرونول از ۱۶۹۲ تا ۲۰ کیلوگرم است.

وزن نسبی یعنی نسبت وزن دماغ به وزن تمام بدن در انسان $\frac{1}{40}$ و در میمون $\frac{1}{12}$ و در حیوانات دیگر کمتر است. هر قدر سطح دماغ بیشتر باشد ماده ی خاکستری آن زیاد تر است و خاصیت آن نیز قوی تر است. اگر یک خاصیت مخصوص مغز نمو زیاد کرد شخص آثار مهم از خود ظاهر میکند و این اشخاص ژنی بشمار میروند. ولی ممکن است قدرتهای مختلف اشخاص باندازه ی متناسب کامل شده باشد و ژنی شخص مزبور از یک ژنی مشهور بیشتر باشد، ولی آثار برجسته ای از وی بظهور نرسد. عده ی نقاط مجهول سطح دماغ بزرگ بتدریج کم میشود. واضح شده است که هوش و ذکاوت مرکز مخصوص ندارد، بلکه از خواص عمومی سطح دماغ است. موقع فکر کردن تغییرات مادی در سطح دماغ بیشتر میشود، خون متوجه دماغ میگردد، مغز بیشتر غذا میگیرد و بیشتر مواد فسفری پس میدهد بطوریکه در ادراک شخص فکرکننده مقدار این ماده بیشتر میشود. موقع خواب که مغز کار ذکاوت انجام نمیدهد، کمتر غذا میگیرد. این خود دلیلی بر مادی بودن آثار فکری است. دماغ کوچک اعمال را منظم میکند و اگر این عضو برداشته شود اعمال بدن غیر منظم میشود. اعمال قلب و تنفس با بصل النخاع است و به همین جهت بدون این عضو زندگی محال است. از نخاع اعصاب حس و حرکت خارج میشود. حرکات انحصاری یعنی حرکات بلا اراده (مانند چشمک زدن موقع نزدیک شدن یک شیئی به چشم) بوسیله اعصاب نخاعی است.

حرکت اراده از تکامل حرکت انعکاسی بوجود میآید. مثلاً حرکات دست بجهت انعکاسی است، ولی نتایج مفید یا مضر این حرکات بدماغ میرسد و بکمک تجربه حرکت انعکاسی بحرکت اراده که مرکز آن مغز است تبدیل میشود. بازا اینجا یک دلیل بزرگ برای اثبات تکامل خواص ساده بخواص بخرنچ روحی داریم.

مراکز اعمال سمپاتیکیوس عمل خود را مستقلاً انجام میدهند. اگر قلبی را از بدن خارج کنیم تا مدت حرکت خود را ادامه میدهد. اعصاب آثار خارجی را بدماغ و احکام دماغ را به محیط بدن میرساند. اعصاب در مقابل آثار فیزیکی و فیزیولوژیکی و روحی متاثر میشوند. اول دفعه گالوانی اثر قضا یای فیزیکی را مشاهده نمود. اثر ترشی ایونهای H در جوهرها و شیرینی شیرات د و کربن ها و اثر مواد معطره در شامه واضح میکند که متاثر شدن اعصاب و نوع انتقال اثر در طول عصب فیزیکیوشیمیائی است.

سرعت انتقال اثر در اعصاب ۳۲ الی ۶۴ متر است. این سرعت را با اسبابهای اندازه گیری با تجربه میتوان معلوم کرد. با شخص امتحان شدن قرار میگذارند که بمجرد دیدن یک خط در روی پرده ی سینما آنرا بخواند. ضمناً به لبهای وی "کلید لب" طوری متصل میکنند که بمجرد باز شدن لب جریان الکتریسیته برقرار شود. مدت زمان فاصله بین نوشته شدن خط و اتصال جریان الکتریک را روی یک استوانه اندازه میگیرند. مواد مخدره اعصاب را ضعیف و بعضی معرزم میکنند.

حال بخواص روحی بشر قدری توجه کنیم. تمام آثار روحی که از ما ظاهر میشود دارای قسوانین کلی است یعنی هر مقدار معلوم علت یک مقدار معلوم معلول دارد. بنابراین اسلوب اندازه گیری در علم روح نیز مانند سایر علوم اساس تحقیقات علمی ما را تشکیل میدهد. تمام آثار روحی اعم از اثر نور، صوت، بو، طعم، درد، خوشی، حافظه، توجه، هوش، ترس، رحم، محبت، هیچان و غیره تمام مقدار دارند و آنها را میتوان اندازه گرفت و واحد مقیاس برای آنها معین کرد. در مراحل اولیه ی علم روح که این خواص تجربه و تحصیل نشده و اجزای تشکیلات بخرنج روحی بر ما نامعلوم بود، این امر مشکل یا محال بنظر میآمد، ولی امروز در اغلب موارد این موضوع اندازه گیری حل شده و بقیه ی موارد در شرف حل شدن است.

البته هنوز هم بنظر اشخاصی که با طرز تفکر علمی آشنا نیستند این سنجش برای تمام موارد محال جلوه میکند. باید متوجه بود که دیدن مهمترین وسیله ی ارتباط بشر با محیط خارج است و بهمین جهت بشر تمام قضا یا را به قضا یا ی قابل رویت تبدیل نموده و آنها را اندازه گیری میکند.

درجه ی حرارت را در میزان الحراره بوسیله ی حرکت جیوه، قوه رادرترازو بوسیله ی شاهین، زمان راد رساعت بوسیله ی حرکت عقربک، خواص الکتریک راد ولت متر با حرکت یک عقربک معلوم میسازند. در هزاران موارد دیگر رابرا توار و صنعت و زندگی معمولی تمام قضا یا را با چشم اندازه میگیرند. انسان بدون دیدن در خیال هم مکان و میدان رویت را بهتر مجسم میکند. بهمین جهت در تجسم اغلب مقهورات را بمفهوم مکانی بدل میسازد. یک صورت بنظرش بلند (که مفهوم مکانی و قابل رویت است) جلوه میکند. صدای زیر بجه بنظرش روشن و صدای بم پیر بنظرش تاریک است. در موضوع زمان میگوید شب دراز. اگر صوتی ایجاد شود و خاموش شود بنظرش شخص صوت هم مانند خاموش شدن یک شعله بدتریح خاموش میشود.

تعبیر تند و تیزی در بو و طعم هم نظیر امثله ی مزهراست. در طبیعت واقعی تغییرات و قضا یا ی زیاد اتفاق میافتد، ولی یکعده ی محدود آنها میخوانند دستگاه عصبی انسان (و حیوان) را متأثر سازند. تا اثرات مهم انسان در مقابل طبیعت خارجی عبارتند از: تأثیر در مقابل امواج نورانی. عده ی ارزش امواج اثر در هرثانیه ممکن است خیلی زیاد یا خیلی کم باشد. اگر عده ی لرزشهای امواج اثر عده های معلومی باشند، شبکه ی چشم انسان را متأثر میسازند. بواسطه ی اختلاف عده ی لرزشهای موج نور در چشم ما تا اثر تولید نمیکند مانند امواج حرارتی، ما را "بنفش"، الکتریکی، اشعه ۰۰۰ و غیره که موجهای اثر میباشند ولی چون عده ی لرزشهای آنها بیشتر یا کمتر از لرزشهای امواج الوان است دیده نمیشوند. ۲- تا اثر در مقابل امواج صوتی هوا یا اجسام دیگر. اگر عده ی لرزشهای موج هوا در هرثانیه بین ۱۶ و ۴۰۰۰۰ باشد در گوش انسان اثر صوتی تولید میکند، ولی اگر خارج از این اعداد باشد اثر صوتی ندارد. ولی امواج صوتی هوا هم مانند امواج ما را "نوری اثر" دارد. هر قدر لرزش بیشتر باشد صوت در گوش زوتر است. پس زیر و بمی در صوت مانند رنگ در نور است. ۳- تا اثر در مقابل ذراتی که از اجسام متعاضد شده در مخاط بینی حل شده، اثر بوا ایجاد میکند. ۴- تا اثر در مقابل ترکیبات شیمیائی که در زبان و کام تا اثر شیر مینمایند، طعم را تولید میکنند. نوع طعم و بو هم مانند

صوت و نهر بستگی بساختمان مادی قضیه و علت مؤثر دارد. ۵- تا^۵ ترد رقیب قوای اصطکاک و قوای فشار بوسیله ی پوست. ۶- تا^۶ ترد رقیب گرمابوسیله ی پوست. ۷- تا^۷ ترد رقیب وضعیت نسبی مکانی اشیا مجاور. انسان بوسیله ی این تا^۷ ثرات تعادل و وضعیت مکانی خود را می فهمد و بالاخره تا^۸ ترد رقیب قوای داخلی بدن. انسان بوسیله ی این لامسه ی داخلی از حرکات اعضا^۸ در داخل بدن مطلع میشود. هر قسمت بدن در مقابل قضاای خارجی حساسیت خاص پیدا کرده است. اعصابی که حامل این آثار مختلفه میباشند اختلاف ساختمان پیدا نکرده اند گویا تخصص نهاد رانتهای عصب است یعنی اگر انتهای سامعه را بجملی که الان مرکز رؤیت در مغز است متصل کنیم مطابق این فرض صوت را میتوانیم ببینیم و بهمین ترتیب نور را میتوانیم بشنومیم. چنانکه ذکر شد میدان و قلمرو هر یک از تا^۸ ثرات محدود است فقط انواع مخصوص قضاای طبیعت سلسله ی عصبی را متا^۸ شرمی سازند. ولی هر قضیه را میتوان پس از یک سلسله طویل یا کوتاه متوالی تغییرات وارد میدان قابل تا^۸ ثرنمود. قلمرو اقسام مختلفی تا^۸ ثرات متفاوت است، ولی البته وسیعتر از حد اقل لازم است. مقدار بسیار کوچک عنصر ناتیروم (Na) بوسیله ی شعله ی زرد و مقدار بسیار کوچک مرکاپتان بواسطه ی بوی نافذ قابل درک میباشند.

بدیهی است هر قدر علت فیزیکی و طبیعی قویتر باشد اثر آن در سلسله ی عصبی یعنی اثر روحی آن نیز بیشتر است. مثلا تا^۸ شیر روشنی و شمع پیش از تا^۸ شیر روشنی یک شمع است. ولی تجربه قانون ذیل را نشان میدهد که اگر عامل مؤثر فیزیکی به نسبت عمل تصاعد دهند سی ترقی کند تا^۸ شیر روحی با تصاعد عددی ترقی مینماید یعنی اگر نورهائی بشدت ۱ و ۲ و ۸ و ۱۲ و غیره شمع تولید شود، اگر شخصی تعداد شمع ها را نداند آنها را ۱ و ۲ و ۳ و غیره واحد تصور خواهد نمود. همینطور است تا^۸ شیر چند وزنه یا چند درجه حرارت یا چند صوت و غیره.

اگر عامل طبیعی خارجی موجود نباشد و ما بوسیله ی اراده ی داخلی یک تا^۸ شیر در فکر ایجاد کنیم مثلا خورشید، درخت، صوتی و یا بوی راد نظر تولید نمائیم، این قضیه را تجسم گویند. قدرت مجسم کردن یعنی دوباره تولید کردن آثار گذشته، بدون علت خارجی یکی از خواص روحی است که قدرت های دیگر روحی مخصوصا حافظه که ذیلا بدان اشاره خواهد شد در آن عمل کمک زیاد میکنند. اختلاف تا^۸ شیر با تجسم در اینست که در تجسم عموما قضا یا محور میباشند ولی در مقابل یک قسمت مخصوص قضیه قوی تر است.

مثلا ما میتوانیم یک قسمت صورت در دست خود را واضح تر مجسم نمائیم. تا^۸ ثرو تجسم وسیله ی تولید صور روحی میباشد.

هرتا^۸ ثر یا تجسم همواره با احساسات همراه است یعنی هر رنگ یا بو و غیره یا خوش آیند و یا نامطبوع است و یا انتظاری تولید میکند یا شخص را از انتظاری خلاص میکند. مثلا وقتی که اسم شخصی را میگردانند فقط صوتی نمیشنود، بلکه حالتی هم برای وی دست میدهد.

ممکن است احساس شدت یا ضعف، تهییج یا تسکین و امثال اینها همراه تا^۸ ثرات و تجسم باشد. تا^۸ ثرات، تجسمات و احساسات حاد مبدأ و شروع صور بفرنج ترین قضاای روحی میباشند. در بعضی موارد غیر طبیعی تجسمات در فکر حالات اغراق و غیر معمولی پیدا میکنند. مثلا یک صوت بینهایت شدید و یا یک تجسم بسیار کوچک جلوه میکند. تجسمات را در این حالت مخصوص توهامات مینامند.

حال به قدرتهای روحی که در تولید تا^۸ ثرات، تجسمات و احساسات مؤثر میباشند توجه مینمائیم. این قدرتها عبارتند از: شعر، توجه، حافظه و عادت. سلسله ی عصبی بواسطه ی خاصیت شعور که یکی از خواص اوست از وجود خود مطلع است و خود را از محیط خود بعنوان یک موجود مستقل و واحد جدا میسازد. شعور اساسی ترین خاصیت موجود زنده است که بوسیله ی آن از وجود

خود مطلع است و بوسیله ی آن از وجود تا^۱ ثرات ، تجسمات و احساسات بخود و محیط خارج واقعی پی میرود . شخص خود های مختلف برای خود قائل است . گاه خود را بعنوان يك موجود زنده ، گاه بعنوان يك فرد اجتماعی ، گاه بیاد ایام بچگی بعنوان يك طفل و غیره از طبیعت کلی جدا میسازد . ماده ی بدن شخص دائما در تغییر است و خواص و حالات و عادات او نیز دائما در تغییر میباشند . معذک شخص نازنده است برای خود يك شخصیت مستقل قائل است که خود را مسئول تمام احوال و امضا های خود میداند و متوقع پاداش و جزای کارهای خویش است . این خود دائمی بواسطه ی یکنوع جریان قدرت و شعور است یعنی همانطور که با وجود تغییر آب و مسیر يك رودخانه شخصیت خود را از دست میدهد شعور هم در شخص يك خود دائمی که نظیر مفهوم رودخانه در مثال مزبور است تولید مینماید و خلاصه ارتباط زمانی اجزای^۲ باعث میشود که وجود تغییر اجزای^۳ خود يك مفهوم ثابت مینماید . توجه آن قدرت روحی است که شعور را تیزتر و متراکم تر میسازد . برای مقایسه میتوان شعور را با دیدن و توجه را در دختن چشم يك نقطه ای نظیر گرفت . بواسطه ی شعور ما از وجود خود و محیط خارج مطلع میشویم ، ولی بواسطه ی قدرت توجه خود میتوانیم قوای خود را در يك نقطه از طبیعت متراکم تر نموده اجزای^۴ و عوامل بیشتری در آن نقطه درك کنیم .

میدان اطلاع ما بواسطه ی قدرت شعور وسیع ولی کم عمق است و بوسیله ی توجه میدان تنگتر و در مقابل دقیقتر میگردد . توجه شدن بیک موضوع اساسی بیولوژی دارد . یعنی نفع یا ضرر يك قضیه نسبت بحفظ حیات خود و نسل ، عامل مهم در جلب توجه يك موجود است . حرکت و تغییر در قضا یا بیشتر جلب توجه میکنند ، زیرا احتمال خیر و شر^۵ جدید در هر تغییر وجود دارد . تجربه بمانشان میدهد اگر دو قضیه در آن واحد تولید شوند یکی برای موجود مفید و دیگری مضر باشد و درجه ی نفع و ضرر هر دو قضیه مساوی باشد ، عموماً موجود زنده بدفع ضرر نپرداخته متوجه جلب قضیه ی مفید میشود . "گوته" میگوید به علامت تهدید کننده کسی توجه ندارد ، ولی توجه بطرف فریبنده و تملق کننده جلب میشود . در عمل توجه ، حالت خود موجود زنده هم موثر است ، یعنی اگر شخص مثلاً بواسطه ی يك سلسله پیش آمدهائی میل بشناختن پرده های موسیقی یا اقسام الوان یا انواع پارچه کرده باشد در قضا یائی که مصادف میشود بجزئیاتی که طرف میل اومیباشند بیشتر متوجه میشود توجه بوسیله ی تا^۶ ثرات وجود پیدا میکند . یعنی موقعی که ما متوجه يك قضیه هستیم یکی از انواع سابق الذکر تا^۷ ثرات بطرز واضح در حالت روحی ما وجود دارد .

در صورتیکه چنانکه خواهیم دید عامل مهم در حافظه تجسمات میباشد توجه با سرعت تغییر مینماید . موقع مطالعه ما از هر کلمه به کلمه ی دیگر متوجه میشویم . موقع تصحیح اوراق مطبوعه گاه متوجه املا^۸ و فوراً متوجه معنی کلمات میشویم .

تا^۹ ثرات و تجسمات و احساسات و همین قدرت شعور که تا حال ذکر شد تاحدی طبیعی است و از نسل به نسل انتقال می یابد و حالات غیر طبیعی را که پیدا میشود با معالجات طبی باید از میان برد . ولی توجه و اغلب خواص دیگری که ذیلاً ذکر میشود اهمیت پذیرد ، زیرا بوسیله ی تعلیم و تربیت میتوان در آنها تغییراتی پیش آورد . با یستیم از ابتدا طفل را عادات داد که توجه دائمی داشته باشد ، یعنی حال شعور با وضعیت مهم در يك میدان وسیع شعور پراکنده و پخش نشود ، بلکه شعور دائما از يك نقطه نقطه ی دیگر تمرکز پیدا کند یعنی متوجه شود . دیگر اینکه قدرت توجه طفل را باید نموداد یعنی اشخاص باید عادت کنند که در داخل يك قضیه حتی المقدور اجزای^{۱۰} بیشتری پیدا کنند یعنی بتوانند بنقاط بیشتری توجه نمایند . يك نقاش در يك پرده ی نقاشی متوجه خطوط الوان زیباتری میشود و حال آنکه يك موسیقی دان در يك آهنگ موسیقی اجزای^{۱۱} بیشتری را پیدا میکند . تربیت قدرت توجه چشم و گوش

مولد این خاصیت است *

اگر شعور بوسیله ی تا^۱ اثرات در يك نقطه تیز شود حالت تولید شده را توجه مینامیم * ولی ممکن است بوسیله ی تجسمات شعور را بدون اینکه تا^۱ اثرات و عوامل فیزیکی خارجی موجود باشد بیک نقطه جمع کنیم * این قدرت را حافظه میگوئیم *

حافظه قدرت د و باره تولید کردن قضایای گذشته است که وقتی مامتوجه آن بود ه ایم * پس چنانکه واضح است نسبت حافظه بتوجه مانند نسبت تجسمات به تا^۱ اثرات است * چون ما قضایائی را که در فکر سابقه دارند میتوانیم تولید کنیم * معلوم میشود هر قضیه که یک فعه در مغز ما تولید میشود اثری از خود در سلسله ی عصبی ماباقی میگذارد *

بدیهی است این اثر ماد ی است، یعنی يك سلسله تغییرات در داخل سلولهای مراکز عصبی در ارتباط الکترون های داخل اتم آنها پیدا میشود *

اگر د و قضیه در آن واحد تولید شوند باختصاص آثار آنها در مغز یکنوع ارتباط پیدا میکنند * نوع فیزیولوژیک این ارتباط ها معلوم نیست * ولی مسلم است که اگر یکی از د و قضیه در مغز تولید شود اثر آن بواسطه ی آن جاده ی ارتباطی قضیه ی دیگر نیز تولید مینماید * مثلا منظره شلیک و صدای تیر و بوی باروت چون مجاور هم در مغز اثری از خود باقی میگذارد یکی از آنها باعث تولید د و اثر دیگر خواهد بود * چون عد ه ی نورو ن ها بالغ بر ۹ میلیارد است میتوان قبول کرد برای تمام قضایائی که یک فعه در فکر پیدا میشوند جاده های ارتباطی بوجود میآید و عدد مزبور برای اینکار کاملاً کافی است *

پاتالوژی و مرض در اشکال د و باره تولید کردن قضایا بواسطه ی اختلال در جاده ه های ارتباطی است * بعضی مریضهای حافظه اسم اسبابی، مثلا کارد، را فراموش میکنند ولی بجزرد اینکه اسباب مزبور بکار برده شود، مثلا با آن چیزی ببرند، اسم کار زیاد شان می آید * از اینجاء واضح میشود که ارتباط بین کلمه ی کارد و منظره ی کارد مختل شده، و ولی ارتباط بین عمل بریدن و کلمه ی کارد سالم باقی ماند ه است * فراموشی عبارت از آنست که جاده های ارتباطی و آثار مادی قضایا در مغز بتدریج محو ترمیشوند و از وضوح آنها کاسته میشود *

مخصوصاً پیدا شدن تغییرات قضایای جدید باعث محو تشردن آثار کهنه ترمیگرد د، ولی هیچ اثر مادی و جاده ی ارتباطی در مغز کاملاً از بین نمیرود و بعد از چندین سال ممکن است يك قضیه بواسطه ی يك عامل خارجی د و باره در فکر پیدا اشود * اثر قضایای جدید را بواسطه ی امتحان ساده میتوان نشان داد * اگر شخص بخواهد چند شعر حفظ کند آسانست ولی اگر خواست عد ه ی زیادی بر آن بیافزاید جاده های ارتباطی اصلی نیز ضایع میشوند *

تأثیر ارتباطات موجود را بدین ترتیب میتوان نشان داد * اگر قضیه A در فکر با B ارتباطی قوی پیدا کند و بعد بخواهیم A را با C ارتباط دهیم مشکلتر خواهد بود * مثلا اگر معنی کلمه ای را غلط یاد بگیریم آموختن معنی صحیح آن مشکلتر از حالتی است که از ابتدا معنی صحیح آموخته شود، زیرا دور کردن کلمه ی "A" معنی غلط "B" اشکال دارد *

وجود ارتباط A و B تولید ارتباط A و C " معنی صحیح " را دشوار میکند * حافظه از نظر پد اگوزی اهمیت دارد * باید جدیت شود طفل آسانتر بین قضایا ارتباط تولید کند و بوسیله ی جاده ه های ارتباطی آسانتر قضایا را د و باره در فکر تولید نماید * آنچه ممکن است باید از تولید ارتباطات زائد و بیفایده جلوگیری شود * حفظ کردن اشعار بی معنی، اسامی دراز فسیلها، اسامی اشخاص و تاریخهای بی اهمیت، اعداد و فرمولهای زاید بیفایده مانع تولید ارتباطهای لازم و مفید میشود * دیگر اینکه عمل د و باره تولید کردن اشکال پیدا میکند *

در تد ریس باید قدرت مشاهده و ملاحظه و تجربه و تعقل جوانان را زیاد تر کرد * حفظ کردن

برای موارد خیلی ضروری مانند حفظ لغات در السنه ، قوانین مهم در علوم و غیره منحصر باشد . برای این قبیل موارد هم بایستی طریقه های علمی حفظ کردن را که در کتب تعلیم و تربیت بیان میشود با آنها اموخت تا آنکه حتی القدر قدرت کمتری در اینکار لازم باشد .

برای اعداد و اسامی ضروری باید بجد اول مخصوص رجوع شود . نوع حافظه ی اشخاص متفاوت است . یک نقاش حافظه ی رؤیت قوی دارد حال آنکه قدرت حافظه ی گوش در موسیقی دان بهتر است . بعضی از دیدن مطالب کتاب و برخی از شنیدن نظر مطالب بهتر موضوعات را حفظ میکنند . در امتحانات حافظه باید خصوصیات حافظه ی هر شخصی در نظر گرفته شود .

خراب شدن حافظه علل مادی دیگری دارد ، مثلا بوهای متعفن و گازهای سمی حافظه را کم میکند مخصوصا گاز CO اکسید ذغال که در اروپا بواسطه ی وجود گاز چراغ و در ایران بواسطه ی احتراق ناقص ذغال در بخاریها و غیره تنفس میشود در حافظه مؤثر است و آثار مرئی در مراکز عصبی باقی میگذارد .

در این اواخر يك عالم ملاحظه نموده بود که حافظه اش بکلی خراب شده به قسمیکه در يك عمل ضرب و تقسیم میبایستی از اسبستان خود کمک بگیرد . بعد معلوم کرده بود که در نتیجه ی وجود جیوه ی زیاد در لابراتوار و تنفس بخار جیوه بدین مرض مبتلا شده است . در کردن جیوه و تجدید هسوا ی خوب بتدریج مرض را از بین برد . در تعقیب این قضیه بوسیله ی امتحاناتی که بوسیله ی نگارنده ی این مقاله بعمل آمد واضح شد که حقیقتا بخار جیوه درسی و هفت درجه حرارت (حرارت بدن) در ماده ی سمی تین که در سلسله ی عصبی زیاد است بواسطه ی خواص سطحی " اوسریمین " پیدا میکند . تمام مطالعات سابق الذکر دلیل است بر اینکه حقیقتا تشکیل جاده های ارتباطی حافظه در مغز فقط يك قضیه ی کاملا مادیست و بواسطه ی تاثيرات مادی تغییر مینماید .

اگر بواسطه ی تکرار متوالی يك قضیه يك عمل بدون اشکال تولید شود ، عادت نامیده میشود . عادت و تکرار زیاد عمل حافظه را سهل ولی توجه را کند میکند ، یعنی عجیبترین چیزها وقتی که زیاد تکرار شود دیگر توجه را جلب نمیکند و قضایای محیط ما بمراتب متنوع تر از آنچه که ما خیال میکنیم هستند ، ولی عادت خصوصیت آنها را سلب میکند .

تاثيرات و تجسمات همراه با احساسات و تاثير قدرتهای شعور ، توجه ، حافظه و عادات محتوی فکر ما میگردد . پس از آن درد اخل فکر فعل و انفعالات جدیدی روی این محتویات " عمل " میشود و بواسطه ی این اعمال محتویات بخرنج تری از آن قضایای ساده بوجود میآید . وقتیکه بیک ابری نگاه میکنند بجزردیدن ابر عمل تاثير رویت یعنی نقش شدن تصویر ابر روی شبکیه و انتقال آن به مغز صورت میگردد .

پس از مدتی نگاه کردن شخص ، حیوانی یا ششی دیگر از توده های ابر (بصورت خو) تشکیل میدهد همینطور است وقتی که ستارگان را در آسمان بحالت صور مخصوص آسمان بهم مربوط میسازیم . یا اینکه پس از شنیدن صوتی بعد از مدتی خصوصیات آهنگ را پیدا میکنیم . اینها هم تاثير یعنی شنیدن صوت قهر صورت گرفته ولی بعدا يك سلسله عملیات جدید در فکر شروع شده است .

علمی را که فکر برای تشکیل این صور بخرنج جدید انجام میدهد ، درک اصطلاح کرده ایم . بنابراین درک کاملتر از تاثيرات و تجسمات است ، زیرا پس از آنکه فکر در قضیه ی مضمون تصرف نموده و صورت مستقل جدیدی بوجود آورد درک صورت میگردد .

يك نکته ی مهم در اینجا برای تمام مقاله تذکر داده میشود : قضایای را که در روح پیدا میشوند در اینجا جاده ها شرح میدهم . مثلا از تاثير ، تجسم ، درک ، احساس و غیره صحبت میکنیم . این طریقه فقط برای تجربه و تحصیل قضایای بخرنج است و گرنه هر تاثير یا تجسم همراه يك احساس است

و بالاخره بيك درك يا قضاياى بخرنج ترد يگرى كه تشریح خواهد شد ، بدل ميگردد .

د يالكتيك درك (*) جز " تئورى د يالكتيك عمومى نگارنده بطهر وضوح تشریح و بيان ميگردد كه صور مدركه حاصل جمع مقد ارجزا " مركب كننده نميشايند ، بلكه اجزا " پس از جمع شدن مانند تركيب شيميايى حاصل جمع مستقلي دارند كه خواص آن نه فقط با خواص اجسام مركب كننده فرق دارد ، بلكه بستگى تامى بطرز ارتباط زمانى و مكائى آن اجزا " دارد . و نيز كيفيات فكر درك كنند ان اجزا " در صورت درك شده دخيل است .

با اشتراك انواع تا " ثرات و تجسمات درك مكان و زمان ، ماده ، كيفيت و كميت بوجود ميآيد ، يعنى از واقعيت كه طبيعت واقع موجود در خارج انسان است ، اين حقيقتها د فكر پيد اميشوند . اين حقيقت هاي نسبي (مقاله ماترياليسم د يالكتيك در قسمت ارزش معلومات بشر) تابع قوانين د يالكتيك و د انعامتغير و رويه تكامل مياشند . راجع بحقايق زمان و مكان و ماده بوسيله ي تئورى نسبي و اتم و كوانتا د يقينتر شده است .

قدرت مهج فكر د عمل درك ، تشخيص و تعميم مياشود . فكميتواند در صور مدركه بينهايت جز " تشخيص بد هد و يا آنكه ازا اجزا " بينهايت زياد صور واحد ي تشكيل دهد .
ذكا " عبارت از اين قدرت تجزيه و تركيب است . هرقد رموقعيت يك قضيه ميان قضاياى د يگر سريعتر معين شده ، ارتباط آن باعه ي قضاياى بيشترى معلوم گردد ، قدرت ذكا " بيشتر است . ذكا " و درجه ي تكامل آن بستگى بساختمان مادى سلسلهى عصبى هر فرد دارد .

قدرت تميز و تركيب در انسان بيش از حيوانات د يگراست و اين امر بواسطه ي تكامل مسادى سلسله ي عصبى است . مقاله ي د يالكتيك اين موضوع رابطهر وضوح تشریح ميكند .

امتحان استعداد افراد و استعداد معدل نژاد هانشان ميد هد كه براى كار اجتماعى و بين المللى اقتصاد بشر در روى كره ي زمين اختلاف استعداد هاى مزبور فاحش و مهم نيست . كار متوسط توليد ي اجتماعى استعداد متوسط فردى و نژادى لازم ندرد . و براى انجام كار مزبور استفاده از ان تمام افراد و نژاد ها خاصيت متساوى دارند .

غمگينى ، رحم ، خشم ، غضب ، انتقام ، " دفع مضر " و بالاخره هيچان كه همراه اغلب قضاياى سابق الذكر مياشود ، چون مطابق آنچه كه ذيل تشریح ميشود ، انسان حيوان اجتماعىست ، اجتماع نيز بنوبه ي خود د افراد تا " تيرنموده يك سلسله صور بخرنج مركب از احساسات اجتماعى مانند فداكارى اجتماعى ، علاقه ي علمى و صنعتى ، خود نمايى ، وجدان ، وظيفه ، شرافت ، اخلاق ، ميل شديد بصنايع ظريف (عموماً تحت تا " تيرميل تناسلى) و غيره توليد مينمايد . شرح اين صور احساسى مربوط با اجتماع و بايد در مبحث اجتماع ذكر شود .

هرچيز كه براى ميل اصلى حفظ فرد و نسل و ميل هاى ثانوى مانند ميل هاى اجتماعى كه اسم برده شد مفيد باشد ، توليد لذت مينمايد ، ميل به جلب مفيد ، درجات ميل ، طلب ، علاقه ، محبت ، عشق و جذبه راميتوانند ارا باشد . خوشى حالتى است كه پس از جلب مفيد و يا اميد به جلب آن براى موجود پيد اميشود . عشق تناسلى يعنى ميل مفرط زن به مرد و مرد به زن از نظر توليد مثل در

(*) د يالكتيك عبارت از روش خاصى از استدلال است كه در تمام علوم منجمله پسيكولوژى بكار ميرود

بعضی موارد مخصوصاً در موجودات جوان که از یک طرف تحت تأثیر قوه ی شدید بیولوژیک و از یکطرف بی تجربه میباشند ممکن است حالت شدیدی را پدید آکند. این میل شدید را محبت و اگر شدید تر باشد عشق مینامند که پس از رفع احتیاج زائل میشود.

باز عرفان مآبها در اینجا سفسطه کرده میگویند تمام عالم تشکیلات عشق است. ستارگان کسه یکدیگر را جذب مینمایند عاشق یکدیگرند. البته بابا این دسته که با کلمات بازی میکنند اصطلاحات دقیق را بطرز غلط بجای هم بکار میرند و لفاظی میکنند کاری ندارند. اینها هم راهم زنده میدانند چون میگویند مطابق تحقیقات جدید الکترون داخل اتم متحرک است. یعنی مفهوم حرکت و زندگی را تشخیص نمیدهند و نعش متحرک در اتمومیل متوفیات را چون متحرک است زنده میدانند. قوای جاذبه در طبیعت انواع دارند و غرض ما از مفهوم عشق قوهی جاذبه ی فیزیکی مانند جاذبه ی دنیوی و نوع الکتریسیته یا حریم نیست. عشق بطور اختصاصی علقه ی شدیدی زنده برای جلب مفید است. این علاقه ممکن است فقط برای حفظ خود باشد مانند عشق گربه به گوشت، یا تحت تأثیر احساسات تناسلی پیدا شود مانند عشق یک زن و مرد جوان، و نیز ممکن است تحت تأثیر احساسات اجتماعی باشد مانند عشق برنارد پامپی و یا گسراف زپین برای انجام یک نقشمی صنعتی. البته عرفان برای عشق معنویات قائلند و نمیفهمند چرا یک مرد پیر و زن پیر با صورتهای چین خورده و قوای ضعیف و تجربه ی زیاد دیگر عاشق هم نمیشوند. علت این اعتقاد عرفان مابجهت اینست که در حالات خاصی عشق تناسلی شدیده علاقه بجلب مفید فردی را تحت الشعاع قرار میدهد و همین مسئله باعث شده است که یک عده اشخاص سطحی و بی منطق یک چنین جاذبه ی کاملاً طبیعی و مادی را بکل روحانی و معنوی پندارند. بخصوص در مشرق زمین دوری زن و مرد از هم به شہوت یک صورت عرفانی شدیدی داده است و معشوقه های خیالی و فانتزی با کمر باریک تراز مو و صورت مدور جو ماه، زلفی چون مار یا عقرب، غنچهی مانند خرطوم فیل در ادبیات مشرق زمین جلوه کرده است. کار بجائی رسید که معنویت پرستان، حقیقت فلسفی را که موضوع تفکر ایشان بود به بصورت بت و صنعی که واجد تمام شرایط مزبور است در آورده اند. چنانکه واضح است این احساسات نیز محصول میل تناسلی فردی و تأثیر اجتماعی در دوره های عرفانیست.

تشکیل هر یک از مراحل سابق الذکر از یکطرف دیگر مربوط به حالت روحی موجود است. میل صرف جلب شدن بطرف قضیه مفید است. اگر آثار عمل برای جلب مفید پیدا شود میل مبدل به طالب میشود. محبت میل شدیدی است. میل و طلب و محبت اهمیت بیولوژی دارند و برای حفظ موجود مفیدند. اگر میل بقدری شدت پیدا کند که یک قسمت از قوای دیگر روحی سلب شده فضای مفید و مضر دیگر باندازه ی کافی توجه را جلب نکند مرحله ی عشق است. این مرحله غیر طبیعی و یک نوع جنون موقتی است. جنون گسستن ارتباطات لازم و اختلال تعادل قوه است. حالت جذب و بیخود شدن، حالت اغراق شده ی عشق یعنی جنون کامل است. در این حالت تأثیرات که وسیله اساسی ارتباط موجود با واقعیت خارج است بکلی ضعیف شده و محتویات روحی بصر اشکال وهمی و فانتزی مبدل میگردد. جذبه از امراض اجتماعیت یعنی در مراحل فلاکت مخصوص اجتماع جبراً پیدا میشود و از نظر تناسلی یک توده اهمیت بیولوژیک دارد (رجوع به مقاله ی عرفان و اصول مادی که بزودی جزو سلسله انتشارات منتشر میشود). با آنکه این حالت برای حفظ توده ی مزبور مفید است با وجود این حالت توده را باید غیر طبیعی دانست. غیر طبیعی در اینجا عبارت از انشعاب فرعی است که از جریان تکامل دیالکتیکی کلی خارج شده و به همین جهت محو میگردد.

جنبه ی بیولوژیک ترس توجه موجود زنده به عوامل مضراست. ترس باختصاص در مواردی پیدا میشود که وسایل دفاع ضعیف تراز عوامل مهاجم تشخیص داده شود و حال آنکه صرف تشخیص مضر بودن نفرت است. چنانکه واضح است در قضایای مزبور قضایای بخرنج درک همراه احساسات است.

رحم قضیه ی بفرنج تری است . يك قسمت از این قضیه كاملا احساس اجتماعی است . چون انسان اجتماعی است و فلاکت يك فرد مستقیم یا غیرمستقیم بحال آن اجتماع و افراد دیگر است جاذبه ی مادی سلسله ی عصبی راد موارد مخصوصی بحالتی در میاورد که همان حالت ترجم است .

ترحم رامیتوان به درد تشبیه کرد . درد آن احساس نامطوبعی است که به شخص وجود قضیه ی نامساعدی را نشان میدهد . ترحم وجود قضایائی را که من غیرمستقیم ممکن است نامساعد باشد خبر میدهد . این ارتباط ممکن است مخفی و در ماورا شعور باشد و از اینرو بعضی بی شعوران وجود ترحم را نیز دلیل به جریان و سیلان روح ملکوتی بشر دانسته اند . اگر در حیوانات وقت کنیم جنبه ی اجتماعی ترحم واضح میشود . در حیوانات كاملا انفرادی آثاری از مفهوم ترحم مشهود نیست و حال آنکه کلاغ که بشکل دستجا زندگی میکند در مقابل نعتش یکی از افراد خود حالات و اعمال مخصوصی نشان میدهد .

ترحم علاوه بر علت غیرمستقیم اجتماعی ممکن است عمل مستقیم فردی مانند منظره ی نامطبوع یا صوت ناهنجار و غیره داشته باشد . علت غیرمستقیم ترس مخفی از قیام بیچارگان و ابتلا شخصی به بدبختی است .

خشم و غضب و انتقام حالات احساسی موارد دفاع از مضر و خوشحالی و حال تحسین حالات مواقع استفاده از مفید است . تمام اینها ممکن است باهیجان همراه باشد .

هیجان عبارتست از عمل شدن سلسله ی اعصاب که با سایر اعمال فیزیولوژی مانند حرکات گریه ، خنده ، تپش قلب ، جمع شدن خون در سر و غیره همراه است .

خودنمایی و جاه طلبی خواصی هستند که تحت تاثیر اجتماع در افراد پیدا میشوند . جنبه ی بیولوژی این خواص که از نظر فردی جنبه ی مضر پیدا میکند واضح است و ممکن است بر منافع دیگر فردی غالب آید .

فداکاری باختصاص يك قضیه ی احساسی بفرنجی است که احساسات اجتماعی اساس تشکیل آنست . در نتیجه ی احساس مخفی منافع مادی و تاحدی تربیت صحیح و منطقی دقیق ممکن است يك فرد بطور وضوح ارتباط محکم داخلی بین خود و اجتماع را تشخیص داده عملی که ظاهراً فقط بحال اجتماع و غیرمستقیم بحال خود او مفید است و صورت فداکاری دارد انجام دهد . بواسطه ی تاثير يك سلسله عوامل خارجی ممکن است این حال تقویت پیدا کرده نفع فردی را تحت الشعاع قرار دهد .

تمام عوامل تربیت و اجتماع باعث میشود که يك شخص فداکار از عمل و فداکاری خود بیش از عوامل دیگر لذت میبرد . احساسات مربوط بر راستی و درستی ، عزت نفس ، اجتناب از تعلق تاماً مادی و از آثار اجتماع میباشند . چنانکه در مبحث اجتماع بیان خواهیم کرد تشکیل اجتماع در مرحله ی انسانی از مراحل حیوانات بواسطه ی تاثير مادی محیط بوده است .

افکار ، عادات و کردار بشر محصول اجتماع و تحت تاثير همین عامل قوی دارای خواص معینی است که از آن جمله میل بتکامل اجتماع است و در این امر انسان نفع مادی بزرگی از نظر حفظ فرد و نسل بطرز غریزی احساس میکند که بدون شك صحیح هم هست . راستی و درستی و عزت نفس و امثال اینها فداکاری است چه در وقت و در وقت و متعلق نفع نزدیکی دارند که اجتناب از آنها فداکاری لازم دارد که شرح آن گذشت .

هر قدر محیط مادی تقاضا کند و درجه ی تکامل و قدرت تشخیص منطقی بیشتر باشد و بعادل مادی اجتماعی بودن انسان و خواص مادی وی زیاد تر پی برده شود ، این فداکاری اجتماعی هم کاملتر صورت میگیرد . درستکاری و عزت نفس در موضوع يك فرد که بغرض درگوشه ی ستاره ی جدی زندگی میکند صورت خارجی ندارد ، بلکه این خواص وقتی مفهوم پیدا میکنند که اجتماعی در کار باشد و چگونگی تشکیل اجتماع يك عامل مادی است پس این خواص جنبه ی مادی داشته فقط و فقط بواسطه ی میل

ب حفظ انتظام تشکیلات جامعه که نفع مادی آن عاید هر یک از افراد جامعه میگردد پیدا میشود . از اینرو چنانکه نظرا پیش بینی میشود و عملا هم اینطور است باید در میان مادیون دیاکتیک فداکاری اجتماعی یعنی صداقت ، صمیمیت ، چشم پوشی از نفع موقتی شخصی و غیره بیش از افراد ایده آلیست و احساسی و عارف و عقیده پرستان باشد ، زیرا آنها ارتباط دقیق افراد را با هم و با جامعه بهتر تشخیص میدهند چه صرف یک سلسله تلقینات وهمی مانند اهریمن جهل ، فرشتهای اخلاق ، روح پاک ، زردن دل ، پلیس خفیه و غیره نمیتوانند قوای اجتماعی یک فرد را محکم کنند ، زیرا زردن دل از نظر تربیت اجتماعی همانقدر موهوم است که مسلط شدن بر آسمانها بوسیله ی سیمرغ و قالیچه . همانطور که طرز تفکر و اسلوب مادی در حقیقت این موهوم را محو کرد و عملا وسائل پرواز را هم فراهم نمود باید در اجتماع نیز وعد و وعید و تلقین و دستورات موهوم به تشریح و توضیح عمل مادی تشکیل اجتماع و تربیت و عادت دادن افراد ب حفظ انتظام آن مبدل گردد .

تا اینجا واضح کردیم که بچه ترتیب محیط خارج در سلسله ی عصبی اثر مینماید و سلسله ی عصبی بر حسب ساختمان و محتویات خود هر وقت چگونه صور بخرنج قضایای مربوط به ذکا و احساسات را تشکیل میدهد . حال متذکر میشویم که پس از تشکیل صور مزبور سلسله ی عصبی نسبت به محیط خارج عکس العملی انجام میدهد که همان عمل و رفتار وی میباشد .

در اینجا البته از حرکات مربوط بتغییرات مادی بدن که جزء تغیرات طبیعت بیجان است ، صرف نظر میشود . جزء اساسی این عمل حرکت است . حرکت ممکن است انعکاسی ، ارادی و یا ماورا ارادی باشد . اگر پاهاراری هم انداخته زیرکند ه ی زانو ضربتی بزیم یا بدون اختیار حرکت میکنند . هر حرکتی که بواسطه ی یک عامل خارجی بدون اختیار ماصورت گرفت حرکت انعکاسی است . از این حرکات انعکاسی در بدن زیاد است مانند طپش قلب در موارد مخصوص ، جمع شدن خون در سر بواسطه ی حرکت انعکاسی جهاز گردش خون و غیره . مرکز حرکت انعکاسی با حرکات ارادی فرود آرد ، ولی ممکن است نتیجه ی بعضی حرکات انعکاسی (مانند حرکات دست بچه) بجدار مغز رسیده بصورت حرکات مرحله ی دیگر یعنی بصورت حرکات ارادی انجام شود (دراز کردن دست بطرف غذا) .

برای اثبات مادی بودن حرکات ارادی وجود حرکات انعکاسی وسیله ی مناسبی است ، چه بلا ارادی بودن این حرکات آنها را به حرکات نباتی که با قوانین حرکات طبیعت بیجان صورت میگیرد ، کاملا شبیه میکند .

مرکز حرکات ارادی در مغز است و حال آنکه مرکز حرکات انعکاسی ناحیه ی سوب کورتیکال

میباشد .

حرکات ارادی قبل از شروع بوسیله ی شعور برخورد شخص معلوم میشود و همین خود دسته ی ایده آلیست را به اشتباه انداخته و عقیده به اختیار و آزادی اراده را تولید کرده است . ما از شروع یک عمل ارادی مطلع میشویم ، ولی اگر تصمیم گرفتیم که آن کار را انجام ندهیم یک عامل جدید پیدا شده است که از علل عمل جدید باید شعرد ه شود . هر عمل پس از آنکه تولید شد معلول جبری تمام عوامل موجود در فکر بوده است که مادر لحظه ی شروع بواسطه ی شعور از آن مطلع بوده ایم .

حرکات ماورا ارادی عبارتند از حرکتی که در حقیقت ارادی میباشد ، ولی عمل اراده در شعور ظاهر و واضح نیست ، بلکه در ماورا شعور است . مثلا شخصی از تیر نازکی که روی جوی کم عمقی است با سانی عبور میکند ، ولی اگر همین تیر روی مجرای گودی قرار گیرد شخص میلرزد و میافتد . حرکتی که انجام میدهد (تعمیل و افتادن) ماورا ارادی است یعنی با شعور اخلی اراده تا عمیل صورت نگرفته ، بلکه ماورا شعور یعنی بدون اینکه شخص از حکم مغز آگاه شود عضلات مربوط حرکتی انجام داده اند . حرکات ماورا ارادی در زندگی معمولی زیاد دیده میشود . اگر یک بچه ظرف پر آب یا شیر را در دست

گرفته بخوهد آنرا نریزد ، ظرف تعادل پیدا میکند و حال آنکه بدون این تصمیم ظرف مایل نمیشود و وچرخه سوار ناشی که میخواهد از يك سنگ سرجاه دوری کند ، مستقیماً بطرف سنگ میرود . اگر د و آرنج را بمیز تکیه داد و دست را مقابل هم نگاهدارد و بخود تلقین کند که یکی از د و دست بطرف بالا حرکت میکند حقیقتاً پس از مدت بیواسطه ای وجود حرکات ماورا^۱ ارادی دست بطرف بالا حرکت میکند . اگر چند نفر دور میزد دست خود را بر میزد تکیه داد و بخود تلقین نمایند که میزد حرکت میکند ، حقیقتاً میزد بواسطه ای حرکت ماورا^۱ ارادی عضلات دست قدری حرکت مینماید . جن گیرها از جهل عده ای استفاده کرده هستند . چنانچه حرکات رابه حاضر شدن ارواح و اجنه نسبت میدهند . تلقین با این تنزل که در منورال فکرها وجود دارد ، جای تعجب نیست که بجای اصول ساده و مادی ، روح پرستی و سپهریتیسیم پیروزهای امریکـا رواج میگردد .

تلقین انجام يك امر را شناختن ، تولید حرکات ماورا^۱ ارادی و یا اراده در ماورا^۱ شعور میکند . تا حال بتاء^۱ شرمحیط و جذب و فعل و انفعالات آنها در سلسله ای عصبی و عکس العمل سلسله ای عصبی نسبت به محیط خارج توجه کردیم . اکنون بحالات اختلال در جریان منور متوجه میشویم :

اولاً خواب معمولی عمایات مشخص سلسله ای عصبی را که شعور و آگاه بودن از خواص آنست بطور موقت معوق میگذارد . سلب قدرت شعور از سلسله ای عصبی بوسیله ای خواب طبیعی از خواص ساختار خود این دستگاه و دفاع آن در مقابل کار زیاد است ، بدین معنی که بواسطه کار زیاد و ترشح شدن مواد مخدر مخصوص بدن سلسله ای عصبی بیهوش میشود و بیهوشی عکس العمل کارحیاتی درونی است ، ولی بیهوشی کارروحي را موقتاً عقیم میکند و هر وقت عوامل مؤثر در بیهوشی تمام میشود دستگاه عصبی بحال خود بر میگردد و این بیهوش آمدن و بازگشت شعور عکس العمل بیهوشی است .

خواب دیدن بواسطه ای وجود محتویات و حالات مخصوص دستگاه عصبی است . هر قضیه که از فکر ما در حال بیداری تولید میشود اثری از خود میگذارد که بواسطه ای علل معین ممکن است در موقع خواب تهییج پیدا کرده در شعور که حال ضعیف دارد آشکار گردد (رجوع به مقاله ای خواب) . بواسطه ای خواب میتوان از حالات گذشته ای روحی اطلاع پیدا کرد ، ولی به آتیه نمیتوان پی برد . چنانچه اعتقاد ای (پیشگوئی بوسیله ای خواب) نیز ارتجاعی و ایده آلیستی است .

بوسیله ای هیپنوز میتوان حالت خواب را از راه تلقین ایجاد کرد ، یعنی بوسیله ای اعمال ماورا^۱ ارادی که سابقاً به نظائر آن اشاره شد ، همان اعمال را که باعث خواب طبیعی میشود تقلید کرده حالت بیهوشی ایجاد نمود . این خواب بسا خواب طبیعی اختلاف دارد و بعضی قدرتهای سلسله ای عصبی در این خواب بحال خود باقی میماند و مخصوصاً حالت عمومی شعور بحال خود باقیست و اراده سلب میشود . بدینوسیله میتوان بمریض روحی که در حال هیپنوز است تلقین نمود که حرکات و اعمال مخصوص را انجام دهد . بدین ترتیب بعضی اعمال که اراده مانع آنها بود صورت گرفته ممکن است معالجه شود . امراض مهملی ممکن است به سلسله ای عصبی و بنابراین به اعمال روحی متوجه شود .

در خاتمه ای این بحث پسیکولوژی تذکر میدهم که استعداد های مختلف افراد متفاوت است مخصوصاً سه نوع مهم استعداد در اشخاص تشخیص میدهند و هر فرد ممکن است در ارا و یا فاقد يك یاد و یا هر سه استعداد باشد که عبارتند از :

۱) استعداد ذکا^۱ که غرض قوه ای استدلال و تجزیه و ترکیب باشد . این اشخاص منطقدقیق

دارند . داشتن حافظه نیز یکنوع استعداد ذکا^۱ است ولی با وجود این چون استعداد لال

مهمترین قضایای ذکا^۱ است در اغلب موارد غرض از استعداد ذکا^۱ همان قوه ای استدلال

است .

۲) استعداد احساسات • افرادی که دارای این استعدادند ذوق و سلیقه‌ی ظریف دارند.

۳) استعداد عمل که ممکن است با هردو یا یکی از دو استعداد مزبور توأم باشد • صاحبان این استعداد میتوانند يك نقشه را بواسطه مداومت و حوصله و دقت عملی کنند.

در اطفال باید هر سه استعداد را نموداد. برای انجام دادن کار اجتماعی از هر نوع استعداد حد متوسطی لازم است و تقریباً تمام افراد حد متوسط هر سه استعداد را در ارامیاشند و بنابراین هر فرد میتواند سهم خود را در کار کلی اجتماعی بطرز مساوی انجام دهد • استعداد کلی هر فرد مجموع استعداد های مختلف اوست • در بعضی يك نوع استعداد خیلی نمود کرده استعداد دیگری تقریباً معدوم میگردد • این اشخاص از يك نقطه‌ی نظر ژنی میباشند.

ممکن است استعداد کلی يك فرد معمولی از مجموع استعداد های يك ژنی بیشتر باشد ولی چون تمام استعداد ها بیک اندازه نمود کرده آثار مهمی از نقطه‌ی نظر يك استعداد مخصوص از وی ظاهر نشود چنانکه شیخ بهائی که دارای استعداد های متعدد بود میگوید غلبه کردم بر هر دو وقتی و غلبه کرد بر هر دو وقتی •

بشر اجتماعی

تا حال در بیولوژی و پسیکولوژی بشردقت کردیم ، حال او را بعنوان يك حیوان اجتماعی تحت مطالعه قرار میدهم •

اول بفهمیم چرا انسان برخلاف اغلب حیوانات دیگر اجتماعی است • اختلاف اساسی انسان با حیوان ساختمان مغز و بنابراین قدرت منطق اوست ، یعنی انسان قدرت تجزیه و ترکیب زیادتری دارد و بنابراین حفظ فرد و نسل خود را که خاصیت میمیز و مشخص موجودات زنده است بهتر انجام میدهد. علت مادی تشکیل اجتماع انسان بهتر تا همین کردن وسایل مادی و تناسلی برای افراد است • چون تحولات طبقات حیوانات بیکدیگر انقلابی است تشکیل شدن اجتماع هم با پیداشدن انسان توأم است • تمام آثار تاریخی و ماواضح میکند که تا بشر بود اجتماع نیز وجود داشته است •

يك موضوع را نباید فراموش کرد • اینطور نیست که چون انسان قدرت منطق داشته ابتدا افکسر کرده اهمیت اجتماع را از نظر حفظ فرد و نسل فهمیده ، بعد اجتماع تشکیل داده است • انسان قبل از اینکه در خصوص اجتماع خود فکر کند اجتماعی بوده و اجتماع داشته است • اجتماع در فکر او و فکر او در تکامل اجتماع دایماً تا شير متقابل کرده اند •

قبل از شروع موضوع اجتماع باید بیک نکته توجه کنیم • قدرت منطق انسان در روی قدرت نطق ایجاد کرده است • بوسیله‌ی این قدرت بشر میتواند تمام قضایای بخرنج روحی را با يك علامت اختصاری که لغت و کلمه باشد بشکل يك صوت ادانند و بوسیله‌ی همین صوت تجسم همان صور روحی را در فرد دیگری ایجاد نماید • در مراحل کاملتر اجتماع میتواند همین علامات اختصاری را تصویر کند بقسمی که افراد دیگر بواسطه‌ی دیدن همان خطوط و تصاویر صور بخرنج روحی را مجسم نمایند • این قدرت فهمیدن و فهماندن که ارتباط بین افراد را انسان میکند يك عامل مهم برای تکامل اجتماع که جنبه‌ی بیولوژی دارد ، گردیده است •

قدرت منطق وسیله‌ی توایذ نطق و برعکس نطق نیز باعث دقتتر شدن قدرت تجزیه و ترکیب است • بواسطه‌ی این قدرت مفهوم های پیچیده را بصورت ساده در آورده آنها را بهم مربوط کسرده مفهوماتی کلی تر و قوانینی عمومی تر تشکیل داده از احکام بهترین نتیجه‌ی منطقی میگیرد • ابتدا اتمام زبانها و خطوط بدون قوانین منظم تشکیل میشوند ولی در مراحل بعد بشر زبانها و خطوط را کاملاً دقیق و از روی حساب تدوین مینماید (زبان ریاضی و شیمی ، خط ، موسیقی و غیره) • با آنکه عمل نطق جزئی

حرکات اراد است ، بواسطه ی اهمیت اجتماعی آن در اینجا بدان اشاره کردیم . از طرف دیگر چون لغات زبان شامل افکار است ، از این حیث میتوان آنرا جز " محصولات دستگاه فوقانی جامعه کسه در صفحات بعد بدان اشاره میشود ، تشریح کرد .

ابتدا به تشکیل اجتماع در مهند طبیعت توجه مینمیم . واضح است که اجتماع با تشکیل خانواده شروع میگردد و از همان موقع تقسیم کار نیز پیدا میشود . رابطه ی انسان با طبیعت و موقعیت خود وی در سلسله ی تکامل مولد اجتماع است . برای فهمیدن طرز تشکیل اجتماع بر رابطه ی انسان با طبیعت باید پی برد . انسان حیوانی است که دیگر بایستی جلب مواد از طبیعت بنماید و هیچ فرد واجتماعی بسد و محیط مادی وجود ندارد و قوای موجود در طبیعت حاضر و آماده نیست و بشر باید بوسیله ی کار مواد و قوای موجود در طبیعت را بحالت قابل استفاده در آورد . از آنجا رابطه ی بشر با طبیعت تعیین میشود . رابطه ی بشر با طبیعت اولاً اعضا (دست ، پا ، انگشت و غیره) و ثانیاً وسائل تولیدی (سنگ ، چوب ، آهن ، ماشین) است که بشر از خود طبیعت گرفته است . پس وسائل تولید و کار رابطه ی بشر با محیط است . از شناختن وسائل تولید و نوع کار میتوان رابطه ی بشر را با طبیعت فهمید ، چون بشهر بتنهائی با طبیعت نمی جنگد و نزاع با طبیعت بصورت نزاع اجتماعی صورت میگردد . درجه ی تکامل یک جامعه را باید از روی قدرت تولیدی آن فهمید . وسائل تولید و کار مفید مولد ضروریات و وسائل رفاه است . اگر انتظام تولید مختل شود بشر رو بقرامیرود . تشخیص مراحل تمدن که فقط و فقط منوط باین عمل تولید است مربوط بخود محصول نبوده ، بلکه بطرز تولید و نوع وسائل تولید مربوط است . یعنی ممکن است در جامعه غله تولید کند ، در یکی رعیت با وسائل ساده برای ارباب و دیگری توده باماشین برای مصرف عمومی . در هر حال محصول غله است ولی این دو رژیم از نظر اجتماع و اقتصاد باهم اختلاف دارند . باطمینان کامل میتوان قبول کرد که وسائل مادی تولید نوع اجتماع و طبیعت را واضح میکند . این وسائل مادی قدرت و ضریب کار اجتماع را معلوم میسازد . بهمین جهت است که آثار و سوارا گذشته برای تحقیق ساختمان تمام جامعه ی آن ادوار حکم استخوان بندی حیوانات گذشته را برای تحقیق تشکیلات بدن آنها داد .

مطابق تحقیق یک دانشمند اقتصاد ی بزرگ قرن نوزدهم وسیله ی تولید عبارت از شئی یا مجموعه ی اشیائی است که کارگر آنرا مابین خود و مصنوع (محصول کار) خود قرار میدهد و وسیله ی عمل وی بر روی این مصنوع میباشد . بدین ترتیب طبیعت عضوی از کارگر میشود و او این عضو را با وجود مخالفت انجیل باعضا خود اضافه کرده و میدان قدرت عملیات خود را وسیعتر میسازد . واضح است که از ابتدا ای تاریخ تاکنون قدرت وسائل تولید با اعداد تغییر یافته است ، در صورتیکه طبیعت و وسائل موجود در آن تا حدی ثابت بنظر میرسد . بدیهی است که برای تحقیق علت و نوع این تکامل بایستی بخود جامعه نیز توجه کرد .

بشر و جامعه ی وی که محصول طبیعت خارج است و باره در آن (طبیعت) اثر میکند و وسائل ارتباطی جدیدی بین خود و طبیعت تهیه مینمایند .

همین وسائل ارتباطی و باره در جامعه تا شیرنموده تغییراتی در آن پیش میآورد و بدین ترتیب تکامل بجلو میرود . بنابراین بجهت فهمیدن تکامل وسائل تولید که رابطه ی طبیعت و جامعه میباشد باید عناصر و عوامل موجوده در طبیعت را شناخت . عملاً دیده میشود که بعضی جوامع از نظر تولید و ارتباط با طبیعت سریعتر و برخی دیگر بطئی تر ترقی مینمایند . مکتب مادی این قضیه را بطور واضح در اختلاف جمیع عوامل مؤثر میداند . مثلاً در محیط ، وضع زمین ، درجه ی تکامل ملل مجاور ،

نسبت وسائل موجود در محیط يك جامعه به وسائل و مواد آئزمان • ضمنا اختصاصات نژادى كه خود محصول محیط است در تكامل تمدن مؤثر میباشند • واضح است مطابق اصول دیاككتيك هر جزئى اثر اختلاف در يك عامل نیز بالاخره در صورت كلى قضیه بلا تاثير نیست ولى باید دید حقیقتا کدام عامل مؤثر اساسى است • بیچاره آیده ه آلیست تحت تاثير منافع طبقاتى دود ستى آنچه را كه بحال وی مفید است اصلی میگیرد • قبول كردن تئورى نژاد ها خلی بحال وی مفید است • زیرا اگر انرا قبول در مغز يك عده جاگرد • میتواند برای عملیات غلط خود دلیل تازه ی علمی بترشد •

تئورى نژاد ها میگوید اختلاف درجهى تكامل تمدن (وسائل تولید) جوامع بواسطه ی اختلاف نژادى آنهاست •

پس اولاً نژاد های " تمدن " و " با استعداد " باید ملل " وحشى " و " بی استعداد " را كلى كنند • هندوستان • هند و چین • حبشه و ملل دیگر در شرق محصول كار خود را به ملل اروپا بد هند و این امر نیز باید در جاتی باشد • مثلا تمام نژاد سیاه و سرخ باید زیر دست تراز همه باشند • نژاد زرد بالاتراز نژاد سیاه و نژاد سفید مافوق همه ی نژاد ها •

ثانیا در داخل نژاد سفید نیز شعبه ی نژاد آریائی بر سامی و در داخل نژاد آریائی مثلاً شعبه ی رومی بر اسلاو و شعبه ی ژرمنى بر روى ترجیح دارد • این طبقه بندى بسته باین است كه طرفدار تئورى نژاد ها خود از کدام نژاد باشد • ریش پهن (عالم نما) اگر انگلیسى یا آلمانى باشد ادعای مزبور خواهد كرد و اگر فرانسوى یا ایتالیائى باشد رومی را مافوق خواهد دانست • بلى طرفدارى تئورى نژاد ها واقعا اسلحه ی خوبى برای جنگجویان و طرفداران استعمار و استثماركاران میباشند • كتابى كه برای بعضى از نژاد ها خواص سرى قائل میشود بیخود تاالیف و بزبانهای مستعمراتى ترجمه نمیشود • بلكه هدفى را از نظر اصلی تعقیب مینماید •

ثالثا نتیجه ی مهم تئورى نژاد ها استعمال دقیق آن در داخل يك ملت است • ملت از طبقات تشكيل یافته است • باختلاف فاحشى كه میان نژاد ها موجود است چطور میتوان قبول نمود كه طبقات يك ملت مساوى باشند • بنابراین مقدرات تقسیم كار و محصول باید نظیر سیاست استعماری باشد و وسائل تولید باید دست عده ی معدودى قرار گیرد • زیرا توده ی لیاقت تصاحب آنرا ندارد (فقط لیاقت بكار بردن آنرا بنفع استثماركنندگان خود دارد) •

مى بینید چطور آیده ه آلیست بد بخت از میان يك سلسله عوامل مهم يك اختلاف جزئى را اختیار کرده با آب و تاب آنرا تئورى نژاد ها مینامد • زیرا این انتخاب از نظروى خلی عاقلانه است و هر جا بدرد او میخورد •

اما مكتب مادى بطلان این ادعا با سانسى نشان میدهد • وقتیکه كوشیت ها و ملل قدیمى فكر يك تمدن داشتند تمدن ترین نژاد های امروزی هم وحشى بودند •

تمدن نژاد زرد چین قدیمتر از تمدن سفید است • در میان نژاد های سفید ابتدا شروع تمدن با نژاد سامى است • فقط يك ابله میتواند قبول كند كه يك یهودى كم استعداد تراز يك آلمانى است یا تمدن امروز ژاپن از پرتقال یا تمدن ترك از بلغار كمتر است • آیده ه آلیست برای این حقایق كور است • ریز نبرك كه باید با ترهات خود برای رژیم فاشیست تئورى " علمى " ایجاد كند خوبست كه به محله های وسط و شمال شهر برلین كه شاید هیچوقت گذر نكرده است برود • تحت تاثير فقر و فلاكت • تنزل اخلاقى • پناهنده شدن به آبیجو • مسكن كردن توده ی وسیع در خانه های تنگ و تاریك • انحطاط بواسطه ی بیکارى یكار در قضای مسموم • يك فرد آلمانى كه بعقیده ی وی مافوق تمام نژاد ها است مثل اینست كه مسخ و از حالت انسانى خارج شده باشد •

مكتب مادى بشما میگوید خود اختلاف در جرات تمدن هزاران علت مادى دارد كه اختلاف نژاد

هم محکوم آنهاست و الاملای سابق الذکر عملاً وجود پیدا نمیکرد. تئوری نژاد تئوری طبقاتی است پس از اینکه رژیم اقتصادی جدید پیدا شد و ملل با روابط دوستانه و بدون جنگهای صنفی و طبقاتی زندگی کردند واضح خواهد شد که برای تقدم يك نژاد مخصوص هیچ سری وجود ندارد. از آنچه گفته شد واضح میگردد بجهت تعیین ملل و عوامل تکامل جامعه و ارتباط آن با طبیعت و ارتباط اجزاء آن باید یکدیگر بایستی بخود جامعه توجه نمود.

دو عامل ریشه‌ی تشکیل اجتماع است که یکی میل به حفظ فرد و دیگری میل به حفظ نسل است. بدیهی است این دو خاصیت حیوانی در انسان نیز وجود داشته است. این دو عامل که در حقیقت یکی میباشند در آن واحد بر روی یکدیگر متاثر متقابل داشته اند، یعنی از یکطرف شرایط تولید مواد و از طرف دیگر شرایط تولید مثل خصوصیات جامعه را ایجاد کرده و جامعه مرکب دو باره در شرایط مزبور تأثیر میکند.

ما بتکامل جامعه از هر دو نقطه‌ی نظر توجه مینمائیم. اگر هر یک را جداگانه مورد بحث قرار میدهم از لحاظ اسلوب بیان موضوع است، وگرنه هر دو نوع تکامل يك تکامل واحد را که همان تکامل جامعه باشد تشکیل میدهند.

از نظر تولید مواد مطابق آنچه که از آثار گذشته بدست آمده بشر ابتدا ازندگان در هقانی جمععی داشته است، بدین معنی که وسائل تولید متعلق به جمع بوده و عموم در تولید و تقسیم شریک بوده اند. مراحل زندگی بشر را بدوره های وحشی، نیم وحشی و متعدد تقسیم مینمایند. اختلاف این مراحل از نظر پایه‌ی تکنیک و وسائل تولید است. در دوره‌ی وحشی بشر یا لای درختان زندگی میکرد و بتدریج ادای صوت منظم و تشکیل نطق شروع شده. ماهیگیری و اختراع آتش که تقریباً هم‌توا م است اول گوشتخواری است.

بواسطه‌ی ماهیگیری بشر همواره در سواحل زندگی میکرد و در امتداد سواحل به اقلیم‌های مختلف پراکنده شده است.

شکار در ابتدا وسیله‌ی منظم غذا نبوده، زیرا انسان وسیله‌ی منظم شکارنداشته و نمیتوانسته است به غذای شکار مطمئن باشد. در همین دوره آدم خواری هم دیده میشود. پس از مدت‌تی تیروکمان اختراع میشود و آدم خواری بتدریج از میان میرود و وضعیت دوره‌ی توحش برای ملل هر دو قاره (قاره‌ی قدیم یعنی آسیا و اروپا و آفریقا و قاره‌ی جدید یعنی امریکا و استرالیا) یکی است.

در دوره‌ی نیم وحشی کوزه‌گری شروع میشود و جلگه مسکن انسانست. ابتدا در سبدها را گل میگرفتند که از آتش محفوظ باشد و در اینجا پی بردند که گل رست بدون سبدها اخلی هم قابل قبول شکل است. چرخ پا بدین ترتیب پیدا میشود، فلز استخراج میشود، شمشیر ساخته میشود که نظیر تیر و کمان دوره‌ی توحش است (اسلحه‌ی گازی و آتشی نمایندگی در دوره‌ی تمدن و دوره‌ی معاصر است). دوره‌ی نیم وحشی در قاره‌ی جدید و قدیم یکی است، زیرا در این دوره تربیت نباتات و حیوانات شروع میشود و نباتات و حیوانات و قاره‌ی قدیم با هم فرق دارند. در قاره‌ی قدیم حیوانات و غلات باستانی ذرت وجود دارد (قاره‌ی قدیم از نباتات ذرت و از حیوانات فقط لانال). قاره‌ی جدید تا دوره‌ی اسپانیولی‌ها در مرحله‌ی نیم وحشی بود. در قاره‌ی قدیم تربیت موایی بیشتر بدست سامی‌ها و آریایی‌ها بوده است. لغات مخصوص حیوانات در زبانهای آریایی اروپا و آسیایکی است. لغت "گاو" معلوم میشود که این لغات قبل از تجزیه شدن این نژاد معمول شده است. استعمال گوشت و شیر حیوان باعث شده است که نژاد سامی و آریایی بیشتر تکامل یابد. مغز نژادهایی که فقط نبات میخورند در مرکز يك کوچک مانده است.

محل زندگانی بشر در مرحله‌ی نیم وحشی جلگه است. بین انهرین، هند، جنوب روسیه.

همانطور که بشرو وحشی از جنگل نمیتواند خارج شود ، بشر نیم وحشی هم نمیتواند از وسط جلگه ها خارج شده و بجنگل برود . بشر نیم وحشی ابتدا حیوان را اهلی کرده است و زراعت ظاهر را ابتدا برای تغذیه حیوان بود ه است .

دوره ی نیم وحشی تقریباً با اختراع گاو آهن تمام میشود . این اختراع یکی از قدم های مهم در اجتماع بشر است . قبل از آن اختراع بشر فقط در باغهای کوچک زراعت مختصر میکرد ه است . از این بعد زراعت در مزارع وسیع شروع میشود . امکان زیاد شدن نفوس از این بی بعد است . با علائم حرف هجاء دوره تاریخ و تمدن شروع میشود .

در آخردوره ی نیم وحشیگری و شروع دوره ی تمدن ، قبائل که دستجات طبیعی و خانوادگی باشند ، وجود ندارند . طبقه ی زیر دست وجود ندارند . زن و مرد هیچکدام مقهورمادی یکدیگر نیستند . جنگ مابین قبائل و عشائر وجود دارد . قبیله ای ممکن بود از میان برود ، ولی اسیردانی و باجگذا ر قبیله ی دیگر نمیشد . در این دوره جمعیت همه جا کم است . تربیت ماشی و تشکیل گله های حیوانات اهلی شروع میشود .

حیوانات اهلی ثروت مهمی را تشکیل میدهد . معاوضه ی اجناس بین افراد یک قبیله یا بین قبیله و قبیله ی دیگر در این دوره پیدا میشود . از اینجا احتیاج بیک جنس که حکم پول را داشته باشد ظاهر میشود . ابتدا گاو که مورد استعمال زیاد دارد بعنوان پول (جنسی که مبداء مقایسه ی سایر اجناس است) بکار برده میشود .

مفرغ قسمتی از اشیا و ابزار این دوره را تشکیل میدهد ، ولی چون با استحکام سنگهای سیاهمی نیست ، هنوز بعضی اسلحه های سنگی نیز وجود دارد . در این دوره تحویل به تمدن احتیاج بقوای انسانی زیاد است ، از اینرو اهمیت مخصوص به اسیرکردن افراد قبائل زیر دست داده میشود . اقتصاد باغلامان و اسراف صفت مخصوص آخر این دوره است . تملک خصوصی یعنی انتقال پیدا کردن وسائل تولید یک قبیله به عده ی کوچکتر و بالاخره به اشخاص معین در اواخر دوره ی نیم وحشی است . ولی زمان آن در بین ملل مختلفه بدقت معلوم نیست . در هر صورت این پیش آمد انقلاب بزرگی در اوضاع اجتماعی پیش میآورد . ثروت زن سبب میشود ، مقام زن تمدن بمراتب کمتر از مقام یک زن نیم وحشی میگردد ، دوره ی چوپانی پیدا میشود ، بتدریج تمام حقوق اجتماعی زن از بین میرود ، زن فقط وسیله تولید بچه و حفظ اموال خصوصی مرد در خانه است .

از آنروز تا کنون زن نتوانسته است خود را از این اسارت خلاص کند .

احترامات زن در ممالک " تمدن " فعلی ظاهریست ، زن در تمدن ترین ممالک هم تمام حقوق اجتماعی مرد را ندارد ، با فاشیسم رسماً زیر این احترامات ظاهری زده میشود .

زن فقط وقتی این حقوق را پیدا میکند که چهار دیوار محیط کوچک و محیط خانوادگی را بمیدان وسیع اجتماع میدل سازد ، یعنی برعکس حالا اجتماع وسیع بشر حکم خانواده را برای افراد پیدا کند . از نتایج تملک خصوصی تعیین دقیق وارث ، بنابراین تشخیص دقیق پدر و طفل است . تا زمان سولون (*) در تاریخ یونان اثری از ارث نیست . حقوق مادری بحقوق پدری تبدیل میشود . تضاد در تقسیم کار بین زن و مرد ، خانه و مزرعه پیدا میشود . تهیه اجناس برای معاوضه و تهیه ی پول و تجارت پیدا میشود . در جامعه ، آزاد مقابل اسیر و فقیر مقابل غنی وجود پیدا میکند .

پول با آن جادوگری مخصوص که بمیل صاحب خود بتمام اجناس حتی به زن خوشرو و غلام قوی میتواند میدل شود در جامعه عرض اندام میکند . از این بی بعد زن و غلام مال است یعنی میتوان

آنها خرید و فروخت یا هر کار دیگری که بایک شیئی میتوان انجام داد با آنها میتوان انجام داد. طبقه ی تجار که پول یعنی آن جادوی عجیب و غریب را باسانی بمقدار زیاد صاحب میشود پیدا میشود.

اما گفتیم پول نیز جنس است و مانند هر جنسی دیگر محصول و نمایندگی کار یک عده از افراد است. تجار که بدون کار مفید اجتماعی صاحب آن میشوند حکم طفیلی را دارند، از آنروز بعد مانند قارچ کفک که روی مرغانو میکند در مهده جامعه نشو و نما مینمایند و تا تولید کنند و مصرف کنند و مستقیماً باهم مقابل نشوند این طفیلی ها وجود خواهند داشت.

مونوگامی (ظاهری) یعنی زناشویی یک مرد و یک زن، مالکیت خصوصی (آلات تولید)، ریاضت مرد، تشکیل خانواده، حقوق ارثی، تمام بیکدیگر ارتباط داخلی دارند و باهم شروع میشود و در حقیقت لازم و ملزوم یکدیگر میباشند. ابتدا تمام افراد جامعه حق و وظیفه داشته اند، ولی با شروع این اوضاع یک طبقه فقط حق و طبقه ی دیگر وظیفه داشته اند.

از یکطرف د اثرهای خانواده کوچک شده، واحد برای تشکیلات جامعه میشود. از طرف دیگر عده ای آحادی که جامعه را تشکیل میدهند زیاد تر باهم مرکب شده، جامعه ی وسیعتری ایجاد مینمایند و جامعه در آن واحد تنگ و وسیع میشود. جمعیت در مراکز معین زیاد میگردد. چند قبیله یک ملت تشکیل میدهند.

جنگ و ساحشوری یک حرفت مخصوص میشود. استحكامات در مراکز جمعیت ساخته میشود. در داخل یک جامعه تجزیه شدن ملت طبقات متضاد بطور وضوح صورت میگردد.

یک طبقه که مقتدر است تشکیلاتی با سم حکومت میدهند که اقتدار و تسلط خود را مسجل کنند، یعنی قدرتی که با تمام اجتماع عمومی التیام داشت از اجتماع خارج و اسلحه ی دست عده ی مخصوصی میشود و با سم حکومت، استقلال پیدا میکند که ظاهراً غیر از طبقات موجود در جامعه و در حقیقت نمایندگی یک طبقه از جامعه است. بوسیله ی جنگ اموال ملل دیگر را بخرات آوردن، زنان و مردان را اسیرکردن از اخلاق مطلوب و شغل طبقه ی مقتدر، ولی کارکردن در بیخ و زشت و مخصوص طبقه ی پست است (یونان قدیم).

در دوره ی قرون وسطی زراعت بیشتر رواج دارد. سحر و جادوی پول در قرون قدیم که ایام جوانی پیدایش پول است قویتر است. تاجر در دوره ی قدیم ربا و تنزیل زیاد تری در مقابل گرو گرفتن ملک دریافت میکند و به همین اندازه تاجر قرون قدیم طفیلی تر است. توده ی فقیر روز بروز زیاد تر میشود. از همان شروع تولید جنس برای معاوضه، ابتدا ای تعدن آغاز میشود. و نوع مال التجاره و جنس حالت خاصی پیدا میکنند:

اول - پول که خاصیت جادوئی آن را بیان کردیم، دوم - کار بدنی که آن نیز از حیث جنس بودن خواص مخصوص دارد. یک عده قوه ی بدن خود را در مقابل مزد روزانه بعنوان جنس بیازار میارند.

این دو جنس که در میان اجناس دیگر موقعیت مخصوص پیدا کرده اند کاملاً متضاد میباشند. تضاد عده ی آنها را اینست که اگر با A واحد پول مواد خام خرید شود و b واحد پول بکسار داده شود میتوان بجای A + b واحد پول A + B واحد پول بدست آورد بسمیکه B - b زیاد تر از خرج اول باشد.

زیرا b واحد در مقابل کاری که حقیقتاً B واحد ارزش دارد داده شده. بدین ترتیب B ≠ A واحد پول به A + B واحد عوض شده یعنی مقدار آن باندازه ی B - B که ارزش اضافی نام دارد زیاد تر شده است. نقطه ی مقابل این خاصیت را کار نشان میدهد، یعنی کاری که

حقیقتاً B واحد ارزش دارد به b واحد پول تبدیل گردیده است. هرقد تفاضل B - b بیشتر باشد تضاد بین پول و کار یعنی درجه ی استثمار بیشتر است. جنس تاموقعی که برای مصرف تولید میشود مدی نیست و این خاصیت عجیب نتیجه ی تولید برای معاوضه است.

چنانکه واضح شد اولین تشکیلات اجتماعی تشکیلات قبیله ایست. با پیدایش طبقات، حکومت پدید میشود. دموکراسی کامل قبیله از بین میرود. ابتدا خود قبیله تجزیه میشود. یک عده هستند که اشراف قبیله را تشکیل میدهند. و عده ی دیگر در خارج قبیله توده ی صاحبان جنس موسوم به کار میباشند. این دسته ی دوم در روم قدیم به پاپس معروف بودند که خارج از قبیله هستند. بعدها حکومت هرد و آنها را از بین برد و ارتباط جدیدی بین دو طبقه ی جامعه که یکی از آنها ریشه ی همین حکومت است ایجاد میکند.

در ملل ژرمن این حالت قبیله دیده نمیشود.

حکومت محصول اوضاع یک جامعه است و تشکیل آن ربطی باختلاف محلی خانواده هاندارد. وضعیت مالکیت در داخل یک جامعه مولد آنست. قدرت حکومت با تضاد طبقات زیاد میشود. وضعیت مالیاتها از همان زمانهای قدیم مشهود است.

در دوره ی تشکیلات قبیله ای قوه ی مقننه و مجریه و قضائیه با خود قبیله توأم است و حال آنکه در حکومت ها پاپس و آلت مجریه تشکیلات مافوق جامعه میباشد.

وجود این وضع از ابتدای تاریخ بوده و تا آخر تاریخ هم نخواهد بود و این دوره زندگانی کوتاه آن فاصله ی زمانی کوتاهی را از تاریخ کنونی بشر اشغال مینماید و طول مدت آن در مقابل تاریخ آینده دیکر بی اهمیت تر و جزئی تر است. این ناموس اجتماعی نیز مانند ناموس دیکر روزی به مؤزّه تاریخ سپرده خواهد شد.

قطعی شدن در جامعه یعنی شدید شدن تضاد در جنس، پول و کار باعث میشود که امروز عده ی بیشتری از افراد معاوضه کننده، خود به جنس قابل معاوضه تبدیل شوند.

بدبختی های اتفاقی اجباراً در جامعه پدید میشود یعنی اتفاق و اجبار با هم جمع میشوند. چون جمع شدن اتفاق و اجبار از نظر اصول کلی مادی مهم است، ابتدا بیک مثال از علوم طبیعی توجه میکنیم. لیک از اصول دیاستیک وحدت ضدین است. بنابراین امکان یکی شدن اتفاق و اجبار که ضد هم میباشند باید ضروری باشد و همینطور هم هست. اتفاق قضایائی را میگویند که ظاهراً آنها ارتباطی نتوان یافت و اجبار نتیجه شدن ضروری یک قضیه از قضیه ی دیکر است.

بحث در جبر و اختیار از نظر مادی باینجا میرسد که قضیه ای را اتفاقی گویند که علت و اجبار آنرا ندانیم و اتمام قضایای طبیعت جبریست. مجموع اتفاقات یک جبر کلی را تشکیل میدهند.

در فیزیکوشیمی راجع به فشار و درجه ی حرارت گازها یک تئوری موجود است که آنرا "تئوری مینتیک گازها" مینامند. مطابق این تئوری ملکولها "ذرات" گازها که بشکل گلوله های کوچک کروی الاستیک فرض میشوند داخل فضای که پراز گاز است تماماً حرکت میکنند. این کرات اتفاقاً یکی باد دیگری مصادم شده پرت میشود، بعد بازم اتفاقاً با کره ی دیگری تصادم میکند و بطرف دیگری پرت میشود، بعد به کره ی دیگری که همین مقدرات راداشته است میرسد و این مواجه شدن آنها داعداد رگاز است. اگر داخل هر یک از این گلوله های مثل الاستیک یک مغز کوچک باندازه ای مغز یک اید ه آلیست وجود داشت خیال میکرد که تمام قضایا اتفاقی است و در این هرج و مرج کجاممكن است قانون جبری حکمفرما باشد. اما ما میدانیم که این گاز در ظرف محدودی است و بنابراین حجم معین دارد و درجه ی حرارت معلومی در محیط اطراف آن موجود است.

شند

این شرایط اجباراً باعث میشود که گلوله ها بطور کلی و متوسط انرژی حرکت معین داشته با و

مقدار معمول ضربت هائی که به جد ار ظرف وارد میآید مقدار یر مشخص باشند ، یعنی گاز فشار معلومی که محصول ضربت های گلوله های مزبور است به جد ار ظرف داشته باشد . حقیقتا هم دستور عمومی گازها که این ارتباط دقیق و اجباری (ضربت) را نشان میدهد یکی از مهمترین قوانین علوم طبیعی است .
حال به اتفاقات اجتماع توجه کنیم . فروشند ه ها و خریدارها (مثل گلوله های لاستیکی مثال قبل) وارد بازار میشوند . این یکی به آن یکی مواجه میشود ، بعد با یکی دیگر ، اولی با شخص چهارمی و غیره . نتیجه ی این مواجه شدن ها مربوط به حالات د و نفر مواجه شوند ه است . مثل اینکه نتیجه ضربت مکانیکی د رگلوله مربوط بمقدار و امتداد و جهت و سرعت و سایر خواص خود گلوله است .

این دو بیچاره و آن متفکر اقتصاد ی و اجتماعی بد بخت آید ه آلیست خیال میکنند این مواجهه شدن اتفاقی است . گرانی و ارزانی جنس و سایر حالات ارتباط بین این د و نفر مربوط به خوشی جنسی یا بدی جنس یعنی مربوط به پاک ی یا ناپاک ی "روح" این د و نفر است وگرنه هر د و نفر در عمل خود آزاد نسین این حکم را در مورد فروشند ه ی جنس پول و فروشند ه ی جنس کار که با هم مواجه میشوند نیز صادق میدا و مطابق تئوری آنها مزد يك نوع اعانه و محصول پاک ی روح یکعد ه ی معین است .

اگر يك متفکر مادی که قوانین جامعه را مانند قوانین فیزیک و شیمی دقیق و جبری میدانند به اشخاص مزبور توجه کند باز قانون کلی مواجهه شدن و رد شدن افراد مزبور را پیدا میکند ، زیرا فقط بيك متفکر مادی و د یالکتیک میتواند دقیق و علمی فکر کند و به سحر و جاد و ، خواه خاصیت آب د عا باشد یا نفس رمال یا سحر پول پشت پایزند ، علل اجتماعی حریص شدن یکد سته را بخوبی میتوانیم بفهمیم و آینه ه اجتماع را پیش بینی کنیم . با وجود مخالفت های عد ه ی معلوم ، با لآخره علم و صنعت و هنر که امر و زه کسب ان انحصار برای دست ه ی مخصوص دارد ، درد سترس عموم خواهد بود . بشر عیوب اجتماع خود را فهمیده ه است و میداند که میتواند خود را از جنگال این نوع اجتماع که مخلوق خود بشر است خلاص کند .

"فریود" میگوید معالجه ی مرض روحی بدان ترتیب است که وجود مرض در شعور مریض ظاهر شود یعنی وجود مرض را بفهمد . این حکم د باره ی اجتماع نیز صادق است . ه توجه شدن به عیب اجتماع قدم اول معالجه ی آنست . همانطور که موجودات مقتدر خیالی آسمان که مخلوق خود انسان بود بزمین کشیده شدند ، این تسلط سحر آمیز و کور کورانه ی اجتماع بر فرد که نیز مخلوق آسمان است ، از میان خواهد رفت . میتوانیم آنچه را که راجع به تکامل اجتماعی وسائل تولید گفتیم خلاصه کنیم :

چنانکه گفتیم وسائل تولید که در مراحل اولیه متعلق بهمجموعه بوده بعد بواسطه ی يك سلسله عوامل که شرح ان خارج از موضوع این مقاله است (رجوع به مقاله ی ماشینسیم و قیمت - کار - ارزش) این وسائل از طرف يك عد ه غضب میشود . از آن بعد درد اخله ی چنین اجتماعی که وسائل تولید دست عد ه ی محدود باشد نیز يك سلسله تغییرات د یالکتیک بظهور میرسد . زندگانی ارباب و رعیت و غلام در قرون قدیمه و فئودالیسم در قرون وسطی و سرمایه داری در قرون جدید تکامل این نوع اجتماع است که د ر حقیقت آنتی تزی برای جامعه (که "تزی" برای این تکامل باشد) خواهد بود . تزی جدید بر آنتی تزی مزبور جامعه ی بی طبقات است . پس از ان نزاع طبقاتی از میان رفته ، نزاع با طبیعت عامل تکامل جامعه باقی میماند .

حال به تکامل از نظر تولید مثل توجه میکنیم : تکامل مهم د ر تشکیل خانواده د مربوط به میل تناسلی نوع بشر است . ولی ممکن بود نوع تولید جامعه د ر نوع خانواده د بلا تا ه تیر باشد ؟ البته نه ! یعنی اگرچه خانواده اساسا بواسطه ی خاصیت حفظ نسل تشکیل یافته ولی این خود مرحله ی ثانسی

حفظ فرد است. بنابراین طرز تولید جامعه نیز بطور ثانوی در آن تأثیر کرده، در خانواده نیز مانند جامعه تقسیم کار، فرمانده و فرمانبردار شده است.

اولین تحقیقات علمی مهم راجع به خانواده از "باغ اوفن" شروع میشود. پس از آن "ماک لئان" و بعد "مورگان" و بالاخره "انگلس" این تحقیقات را کاملتر مینمایند. "کونوفیشر"، "کارل کائوتسکی" نه فقط از این تحقیقات جلوتر نرفته اند بلکه در تفسیرهای آخرین مرحله ی تحقیقات سابق مغلطه کرده اند. مقارن بادوره ای که وسائل تولید ضروریات زندگی عمومی بوده است در جامعه تمام زن و مرد نیز بیکدیگر تعلق داشته اند، بلکه بهمین جهت رابطه پدر و فرزند ی مابین افراد وجود نداشته، بلکه جامعه "ماتریارکال" بوده است. بعد بتدریج مونوگامی و جفت بودن یک مرد و یک زن و بنابراین مشخص بودن پدر و پیداشدن ارتباط پدر خانواده "پاتریارکال" شروع میشود (انسانه راجع به جنگ تر واکشتن پسر آگاممنون مادر خود را و تیرش شدن او در محکمه ی خدایان یک چنین تحول را نشان میدهد. این دوره مقارن باغصب شدن وسائل تولید بدست عده ی محدود میاشد.

مطابق تحقیقات علماء سابق الذکر (مخصوصاً مورگان و انگلس) در دوره های قدیم هر چهار نوع خانواده وجود داشته است: زناشویی مشترک چند مرد محدود با چند زن محدود، زناشویی یک مرد با چند زن، یک زن با چند مرد و یک زن با یک مرد. نیز تحقیق شده است که در ادوار و محل های مخصوص در قبائل "اندوگامی" و در خانواده های داخل یک قبیله "اکسوکامی" وجود داشته است. اکسوکامی یعنی یک خانواده ی قبیله، زن را از خانواده ی دیگر قبیله میدزیده است. اندوگامی یعنی زناشویی اجباراً بین زن و مرد یک قبیله صورت میگرفته است.

مورگان اول کسی است که خانواده های دوره ی ماقبل تاریخ را بطور علمی تحقیق کرده است. در تحقیقات این عالم چند نکته مهم است. دلیل تصورات اشخاصی که عقیده دارند انسان ابتدا اجفست زندگی میکرد ه اینست که انسان از تکامل حیوانات دیگر پیدا شده است و خاصیت جفت بودن در حیوانات دیده میشود پس باید در انسان هم باشد. این عقیده بکلی غلط است، بلکه هزاران عامل دیگر هم در انسان موثر است.

مثلاً پرندگان در موقع تخمگذاری جفت زندگی میکنند، زیرا ماده در موقع تخم و پراندن جوجه محتاج کمک است. این عامل بیولوژیک که غریزه ی کمک باشد علت تشکیل شدن جفت است و حال آنکه در حیوانات ذیفقار هم نوع ارتباط نر و ماده مشهود است. چنانکه در بحث تکامل رژیم تولید بیان کردیم انسان مانند حیوانات دیگر از حیث ساختمان بدن زیاد مسلح نبوده است و میل به حفظ بقا فرد که اولی تراز میل تناسلی است او را مجبور به تشکیل دستجات میکند. دستة جمعی زندگی کردن در اغلب حیوانات ذیفقار دیده میشود. این نوع زندگی مخالف با تشکیل خانواده که جفت جفت و مجزا شدن است میباشد. در این دستجات اولیه قهراسادات تناسلی به نزدیکان نمیتوانسته است موجود باشد، زیرا اگر بود زندگی دستة جمعی بهم میخورد و این خود مخالف با منافع حفظ بقا فرد بود. زندگی بسا دستجات با تشکیل خانواده متضاد است. اگران باشد این نیست و اگر این شروع شود آن دیگسری از میان میرود.

واقعا هم در تاریخ همینطور دیده میشود. بنابراین تفسیر و این شکل خانواده باید زناشویی دستة جمعی باشد یعنی یک دستة مرد با یک دستة زن زناشویی عمومی داشته باشند. این طرز حقیقتاً وجود داشته است و علت اینکه جز مورگان و انگلس دیگران بدین نکته متعرض نمیشوند اینست که قبیح بودن این وضعیت از نظر اجتماع امروز آنها را چنان میترساند که نمیتوانند اصلاً بدین نکته توجه کنند. مورگان بواسطه ی وضعیت مخصوص قوم و خویشی که بین خانواده های بومی امریکادیده است متوجه این نکته گردیده. در تمام بومیهای امریکا و هند دیده میشود که بچه های دو برادر بهم

برادر و خواهر خطاب میکنند و این بچه ها برادرهای اولی را عم از اینکه پدر یا عمو باشد پد رمید اندند همینطور بچه های د و خواهر بهم برادر و خواهر و این بچه ها بد و خواهر اصلی اعم اینکه مادر یا خاله ی آنها باشند ماد ر خطاب میکنند . ولی بچه های يك برادر و خواهر همد یگر را پسر عمو و دختر دایمی خطاب میکنند . این بچه ها بان خواهر و برادر اصلی عمه و دایمی میگویند . این ارتباطات چون در تمام بومیان دیده میشود ، صرف يك عبارت سطحی نیست ، بلکه عملا دیده میشود که این نسبتها از نظر ارتباط اجتماعی هم موضوع خارجی دارد .

در بومیهای جزیره ی هاوایی که يك مرحله پست تر است دیده میشود که در آنجا بچه های يك برادر و يك خواهر بهم برادر و خواهر خطاب میکنند .

مورگان عقیده دارد پس باید یکنوع خانواده هم قبل از مرحله ی خانواده ی بومیهای هاوایی موجود باشد . قسمی که میتوان شروع و تکامل ارتباطات خانوادگی را بدین ترتیب بیان کرد : در دستجات اولیه ابتدا زناشوئی دسته جمعی وجود داشته است . بنظر میآید که این زناشوئی اولیه عاری از نظم و ترتیب باشد . اگر هم بوده خیلی کوتاه بوده است و اثری از آن عملا دیده نمیشود .

ولی برعکس چنانکه ارتباط خانوادگی بومیهای هاوایی و بعد از آن بومیهای امریکا و هند برمیآید ابتدا زناشوئی دسته جمعی اینطور بوده است که يك گله انسان افراد يك نسل یعنی برادر ، خواهر ، پسرعمو ، دخترعمو ، پسر دایمی و . . . باهم زناشوئی جمعی داشته اند ولی زناشوئی این نسل بانسل پیر قبل و بانسل جوان بعد که اطفال همین نسل باشند ممنوع بوده است (بومیان هاوایی) علت این منع بطور واضح اختلاف سن است . يك دوره ی بعد زناشوئی محدود تر میشود و زناشوئی برادر و خواهر منع میگردد . یعنی در يك نسل همه ی مرد ها شوهرهای همه ی زنهابوده اند جز خواهران تنی خود (بومیان نیویورک که مورگان خود میان آنها زندگی کرده است ارتباطات و نسبتهای سابق الذکر را داشته اند) .

از اینجاء لیل زندگی اکسوکامی نیز واضح میشود . يك دسته مرد در يك گله چون نمیتوانسته اند شوهرخواهران خود باشند بايك دسته زن از گله ی دیگر (که نیز برای برادران خود در همان گله ممنوع بودند) زناشوئی جمعی میکردند . چون این امر از نظر جامعه ی امروز بسیار تبیح است متفکرین و جو آنرا نمیتوانسته اند حدس بزنند . "گوتة" در "فاوست" و "واگنر" در اپرای معروف " نیلونگن" اشاره میکنند که بیوفائی (بمعنی امروز) در حضور خدایان دوره ی قدیم وجود نداشته است . این اشتباه را پیشروان مکتب مادی تذکر داده اند .

پس از آن دوره جفت بودن مرد و زن (اعم از اینکه يك مرد و چند زن و یا يك زن و چند مرد) و پس از آن مرحله مونوگامی یعنی زناشوئی يك مرد بايك زن دیده میشود . مطابق تشریحات سابق الذکر تشکیل خانواده ی خصوصی باوجود گله متضاد است . واقعا هم تشکیل خانواده جفت و مونوگامی وقتی دیده میشود که اجتماع بشر باندازه ی کافی ترقی کرده و محتاج وجود گله نیست . بدتر ریج بواسطه ی زیاد شدن اقوام دیگر زناشوئی جمعی کمتر شده زناشوئی جفت شروع میشود . زناشوئی يك مرد و چند زن و چند مرد جزء این زناشوئی است .

در تمام این ادوار زن محترم است و رئیس . برخلاف ادعای جهال زن کنیز مرد نبوده و در دستگاه خانواده ی عمومی زن فرمانده بوده است و حال آنکه ممکن بود مردی را از يك خانواده بیرون کنند و مجبور شود به خانواده ی عمومی دیگری برود .

جفت شدن زناشوئی بدین ترتیب است که زنهابودن خود را از جامعه برای يك مرد معین بخرند .

در امریکای زناشوئی جفت آزاد آخرین نوع زناشوئی است ، ولی در قاره ی قدیم مونوگامی شروع شده

است. علت این قضیه اینست که بتدریج تمول خصوصی افراد زیاد شده و محتاج سرپرستی است. زن در خانه سرپرست اموال مرد است. از اینجا شروع میشود که زناشویی جمعی مقارن بادوره‌ی توحش و زناشویی جفت (بائضام حالات تعدد زن برای یک مرد و مرد برای یک زن) معاصر بادوره‌ی نیم وحشی و مونوگامی (تعلق یک زن بیک مرد) از آثار دوره‌ی تعدد زن است. در دوره‌های وحشی و نیم وحشی اقتدار او اهمیت زن بیشتر بوده. به همین جهت تعدد زن زیاد و خدایان و ربه‌النوع‌های زن وجود داشته است.

اهمیت حقیقی زن در دوره‌ی منزه بر مراتب بیش از احترامات ظاهری "خانم" های عروسک مانده. در دوره‌ی تعدد زن است. با شروع مونوگامی و دوره‌ی تعدد تسلط مرد بر زن نیز شروع میشود (رجوع به کتاب ادب از هم). در این دوره پهلوانان "مرد" اهمیت درجه اول دارند. پیداشدن غلامان در طرز تولید اجتماعی عامل مهمی در این اوضاع قرون قدیم بوده است.

زن دائمی یک حال اسارت را مانند غلامان پیدا میکند، در صورتیکه در دوره‌های وحشی و نیم وحشی‌گری زن هم مثل مرد آزاد بوده است. بمجرد اینکه تملک خصوصی در زناشویی پیدا میشود نقطه‌ی کاملاً متقابل آن که فحشا و عمومیت کامل زن باشد ظاهر میگردد. هر قدر مونوگامی در ظاهر شدیدتر میشود فحشا هم قویتر میگردد.

تا آنکه در شهرهای بزرگ "تعددن" صنف مهمی از زنها که جامعه تمام خواص انسانی را جزو هیکل از آنها سلب کرده است، بعنوان صنف فاحشه دیده میشود.

بنابراین شرایط موجود در این جوامع غلط سبب ایجاد فحشا است که از یکطرف بواسطه فقر مادی و از طرف دیگر بواسطه‌ی حالت مخصوص مونوگامی تعدد ای از زنها را مجبور میکند که با عمو میست دادن کامل (بلا شرط) زنی خود فقط در مقابل پول اعاشه کنند.

اصلاح این مرض اجتماعی باید با اصلاحات که از ریشه و اساس در جامعه صورت خواهد گرفت توأم باشد.

مفهوم معاشقه (بمعنی رومانیک آن) که به میل تناسلی بشر یک حال عرفانی و کبریا می دهد در عهد مونوگامی ظاهر میشود و عشق بمعنی دوره‌ی تعدد در دوره‌های وحشی و نیم وحشی‌گری موجود نیست. در زناشویی جمعی دوره‌ی توحش هم البته انتخاب جفت وجود داشته، ولی بحال معاشقه‌ی قرون وسطی نبوده است.

چنانکه واضح است در دوره‌ی وحشی و نیم وحشی‌گری قدرت زن در خانواده بنوبه خود بیشتر از مرد و هر کدام در شعبه‌ی کار خود (مرد در جنگل و زن در خانه) ارباب و فرمانده بوده اند. با شروع دوره‌ی تعدد زن الت تولید بچه و حفظ اموال برای شوهر خود میشود. دایره‌ی زناشویی جمعیتی بتدریج کوچکتر و بالاخره معدوم میشود، ولی فقط برای زن. امروز هم در حقیقت هنوز مونوگامی نیست، خیانت زناشویی اگر از طرف زن باشد کاملاً مخالف با اخلاق و مستحق مجازات شدید است، ولی برای مرد ایراد مهمی نیست (اگر جز افتخارات شمرده نشود). در قرون وسطی مونوگامی باز از وجهای اجباری که در نتیجه‌ی سیاست‌های خانوادگی پیدا شده بود و نفربا وسیله‌ی یک کاغذ پاره که در عین حال یک زنجیر محکم اجتماعی بود تا آخر عمر دچار یکدیگر مینمود. در قرون معاصر ظاهر معاشقه در کار است، ولی اقتصادیات مانند سیاست خانوادگی قرون وسطی در حقیقت این اختراعات را نیز جابجا رتبه‌ی دل نموده است. این فشار و اجبار مخصوصاً به زن وارد میشود، زیرا زن تحت تسلط مادی مرد است. در این دوره هاهم برای مرد و مخصوصاً برای زن زناشویی محصول و نتیجه‌ی محبت نیست، بلکه محبت است که در ضمن زناشویی اجباری باید تولید شود. این نوع مونوگامی بطور ضروری با فحشا لازم و ملزوم یکدیگرند. یعنی این نوع زناشویی اجباری که ظاهراً بطور انتخاب بین یک زن و یک مرد صورت میگیرد، قهرافحشا را تولید میکند. نه فقط روحیه و ارزش اجتماعی یک سته‌ی معین از زنها (فواحش) خیلی پائین میآید،

بلکه روحیه‌ی مرد ها تنزل فاحش میکند. الواطی و لهو و لعب اجباری تمام مرد ها را مبتلا میکند. برای تغییر این وضعیت باید اوضاع مادی تغییر کند.

زن باید با مرد دارای حقوق مساوی اجتماعی باشد. فرض این نیست که زن عین مرد باشد، بلکه اینست که زن بعنوان متخصص در یک رشته از کارهای اجتماعی دارای تمام حقوق متخصصین دیگر باشد و انتخاب هر نوع تخصص برای وی ممکن گردد. در این صورت ممکن است مونوگامی حقیقی یعنی تعارض حقیقی فقط یک مرد به فقط یک زن حقیقتاً وجود خارجی پیدا کند. زیرا فقط در این صورت ممکن است یک طرف از اسارت طرف دیگر خالص شده عقد و طلاق آسان بر روی میل تناسلی دوطرف باشد.

پس از آنکه از یک طرف تکامل طرز تواید و از طرف دیگر تکامل خانواده را فهمیدیم به تکامل د ستگاه فوقانی اجتماع توجه مینمائیم.

جامعه از افراد تشکیل یافته است. اما هر صورت بخرنجی که از آحاد تشکیل یافته است دوحا لت ممکن است داشته باشد. حالت اول اینکه آحاد در تشکیل صورت مرکب عمل شبیه و متساوی انجام م دهند مانند دانه های کبریت د داخل یک قوطی کبریت و یادانه های گندم یک خروار غله و نیز ممکن است وظیفه و عمل آحاد باید یک متفاوت باشد مانند سلولهای یک بدن انسان، راتشکیل داده اند. ما این نوع صورتهای مرکب را د ستگاه مینامیم و جامعه نیز یک د ستگاه است و عمل اجزا مرکب کننده ی آن کاملاً یکی نیست. هر فرد جامعه با فرد دیگر از حیث ارتباط و مسائل تولید، با افراد دیگر فرق دارد. یکی پدر خانواده، دیگری زن و اسیر و محکوم رئیس خانواده، یکی فروشنده ی کار خود بوسیله ی عمل زراعت و دیگری صاحب گاو و زمین یعنی مسائل تولید، یکی صاحب سهام یک کارخانه است، یکی فروشنده و دلال و دیگری مأمور اجرای تبلیغات برای حفظ منافع طبقه ی مخصوص پشت کرسی کلیسا و مسجد است. تمام این افراد با کارهای متنوع خود د ستگاه جامعه راتشکیل میدهند. پس جامعه را میتوان چنین تعریف کرد:

جامعه دفاصله ی معینی از زمان و مکان د ستگاهی است که ارتباط مادی متقابل افراد را در این فاصله از زمان و مکان در بردارد. این ارتباط متقابل است و در مدت زمان معین دوام دارد. اساس این ارتباط کار است. کار از یک طرف وسیله ی ارتباط افراد د جامعه و از طرف دیگر وسیله ی ارتباط جامعه با طبیعت است. لوازم زندگانی بشر در طبیعت بحال حاضر و آماده نیست، بلکه بشر بوسیله ی کار آنها را به صور قابل استفاده د میآورد و این رابطه ی جامعه ی وی با محیط مادی است.

از طرف دیگر کار لازم برای تواید محصولات اجتماعی ما بین افراد بطور معین تقسیم میشود و این تقسیم کار و محصول آن، ارتباط بین افراد را نشان میدهد. فهمیدیم که فرد و اجتماع با هم فقط رابطه ی جزئی و کل را ندارند، بلکه جامعه د ستگاهی است و هر فرد در داخل آن مقام و موقعیت مشخص دارد.

همانطور که از توده کردن پیچ و مهره و چوب و چرم یک ماشین بوجود نمیآید، بلکه هر جزء و هر چرخ باید در مقام خود قرار گیرد، از توده کردن افراد نیز جامعه تشکیل نمیشود. هر فرد را نمیتوان مجزا، خارج از جامعه و مستقل فرض کرد. خاصیت فرد وقتی مشخص میشود که مقام آن در تمام د ستگاه جامعه معین باشد. چون انسان همواره اجتماعی بوده، پس اجتماع همیشه مهد نشو و نمای بشر بوده است. بنابراین باسانی نمیتوان فهمید که انسان همواره تحت تأثیر عوامل اجتماعی که مافوق فرد است بوده و آن آزاد ی روح، پرواز روح مجرد به آسمان ها و لاطاللات دیگر عرفاً صرفاً بسطه ی جهل آنها نسبت به بشر و اجتماع است. اما از طرف دیگر نباید اشتباهات تصور کرد که اثر فرد د جامعه صفر است. البته اجتماع از افراد تشکیل یافته و خصوصیات روحی و شخصی افراد، هر قدر هم کوچک و ریز و

بی اهمیت باشد بالاخره جزء عوامل مشخص اجتماع است. بنابراین واضح میشود که محیط مؤثر در تفکر است و نوع فکر در جامعه مانند آله می شود.

پس عوامل خارجی و مادی محیط مشخص جریان و تکامل جامعه است و فکر افراد در این حلقه ای متوالی یک حلقه ای معلوم را تشکیل میدهد و ابعاد عامل اساسی نیست. افکار محدود ممکن است نتوانند بقیه مردم جوامع را متوجه و رهبر حزبی و سیاسی، یک سردار و یا یک پیغمبر را بقدر بنظر برسانند و پائین می آوریم. البته کار این افراد نسبت بیک عده ای زیاد از افراد دیگر مهم است ولی مختصر تفکر در قیاس نشان میدهد که تاجریان اجتماع که نتیجه یک تکامل طولانی است یک چنین مقامی را ایجاد نکند افسر اد نمیتوانند منشا اثر باشند.

رهبر سیاسی وقتی موضوع پیدا میکند که حزب سیاسی در کار باشد، ولی حزب سیاسی وسط کویر است یا بین زمین و آسمان پیدا نمیشود. باید یک طبقه با منافع معین موجود باشد تا حزبی تشکیل دهد و وجود رهبری را ایجاد کند. همین حکم در باره ی سایر افراد نیز صادق است تا تکامل ماشین و اقتضا بحد معین نرسد مختصری با خواص معلوم ظاهر نمیشود.

از تکامل جامعه میتوان تکامل فرد را کم و بیش پیش بینی کرد، ولی عکس این عمل ابد امکان نیست. جامعه دائما در تغییر و عموماً در حال سیر تکامل بوده است.

ارتباط کار افراد قهراً با یک ارتباط فکری همراه است، زیرا اجزاء این دستگاه کار که عبارت از افراد انسان باشند شعور دارند و بنابراین از تکاپوی جریان انجام کار آگاه و با هم در ارتباط فکری میباشند. علت مادی تکامل نطق نیز بدین ترتیب معلوم میشود. محتویات فکر یک فرد محصول تمام عوامل محیط یعنی طبیعت و اجتماع است. بدین ترتیب یک طبقه و یک جامعه دارای یک فکر طبقاتی و یا اجتماعی است که اکتفا به تجلیات و تظاهرات خاصیت روحی بشر است. بواسطه وجود این تظاهرات است که دیده میشود جامعه علاوه بر پی و بنیان اصلی که دستگاه تولید و ارتباط کار باشد یک دستگاه ارتباط فوقانی و سطحی نیز دارد که همین اکتفا به تجلیات یعنی مذهب، علم، قوانین و اخلاق و بالاخره هنر باشد.

البته این دو دستگاه فوقانی و تحتانی در هم تا شتر مقابل دارند. دستگاه تحتانی یعنی ارتباط کار و تولید حکم اساسی و اصل دستگاه فوقانی حکم تظاهر ثانوی را دارد. دستگاه تولید و اوضاع مادی محیط مولد افکار، عقاید، عادات، رسوم، ذوق و سلیقه است ولی این فنومن های ثانوی و باره نسبت بد دستگاه تولید عکس العملی انجام داده در تعادل بین اجزاء جامعه و طبیعت بین اجزای جامعه تغییرات تولید مینماید. دستگاه تولید و کار جدید و باره در فنومن های دستگاه فوقانی اثر مینماید و این امر بترتیب دوام پیدا میکند.

اگر قدری بجامعه توجه کنیم خواهیم دید که جامعه از اشیا و اشخاص تشکیل یافته است، ولی این اشیا و اشخاص را برای تشکیل جامعه روی هم انباشته نکرده اند، بلکه ساختمان اشیا و نوع ارتباط آنها با اشخاص و همچنین افکار اشخاص نسبت به اشیا و جامعه و طبیعت بر حسب زمان و مکان متغیر است و بنابراین اختصاصات جامعه بوسیله اشیا و اشخاص، رابطه اشیا و اشخاص و بالاخره افکار اشخاص معلوم میگردد. اشیا و ارتباط آنها با افراد، ساختمان اساسی و افکار اشخاص در دستگاه فوقانی را تشکیل میدهد. ولی تمام این دستگاه تحت یک تشکیلات کلی است که جامعه نامیده میشود. بنابراین جهت تعیین درجه ی تکامل یک جامعه دقیق نیست که یک رشته ی باریک قضایای اجتماعی را اساس مقایسه قرار دهیم، ولی کاملاً هم غلط نیست اگر کسی مقدار صابون یا کاغذی را که در زمان معین در جامعه مصرف میشود بداند مقایسه قرار دهد. ولی این سنجش کاملاً دقیق نیست، زیرا هر یک از اینها یک جزء از اوضاع اجتماعی را نشان میدهد. مقایسه ی دقیق وقتی صورت میگیرد که وسائل

تولید رباخواص و ارتباطات اجتماعی آنها^۱ مقایسه قرار دهیم، زیرا تمام نمون های اجتماعی محصول این ریشه ی مادی اجتماع است.

يك عده بیچاره تصور میکنند تمدن هند و با ایران قدیم با آنکه وسائل تولید خیلی ناقص بوده، كالمتر از تمدن صنعتی امریکای امروز است. ولی اندك دقت واضح میکند دستورات اوستا، مذاکرات رای و برهمن از نظر زندگی امروز دیناری ارزش ندارد. فکری که آنروز بزرگ جلوه میکرد برای اطفال د بستانهای امروزی سبک و مضحك است. نصایح و راهنمایی های جهان داری به بشر درد نیای امروز که شروع به تشکیل جامعه های بی طبقات کرده است پوچ است و از حیث وسائل مادی هم که قضیه واضح است. از نظر ما این دو موضوع اساساً از هم جدا نمیشوند. افکار مادی دیا لکتیک که قویترین و دقیقترین دستگا ه منظم فکر بشریست در زمان افلاطون یا قرون وسطی حتی در دوره ی صنعتی قرن هیجده هم نمیتوانست بوجود بیاید، زیرا اساس مادی تولید برای این دستگا ه فوقانی فکری فراهم نشده بود و برعکس مدیحسه سرائی مثل قرون وسطی هم نمیتواند جز آثار صنایع ظریفه بشمار رود. اگر شما د رایران چهار نفر کاسه لیس و کلاش با سم شاعر و ادیب میشناسید نباید تصور کنید که اینها مشخص درجه ی تمدن امروزی هستند. اینها بقیه سیف تنزل روحی و اخلاقی پوسید هی تاریخ میباشند. چنانکه می بینید تمام شعب جامعه بهم مربوط است و ادعای اینکه تمدن قدیم بالاتر از تمدن امروز است "شونیمس" (*) و کهنه پرستی و ارتجاع است.

حال به آثار فکری بشر که دستگا ه فوقانی نامیدیم توجه مینمائیم.

تشکیلات سیاسی و اجتماعی حد فاصل بین قضایای دستگا ه تولید و تمدن فکری است. تمدن فکری شامل سیاست، آداب و رسوم، حقوق و قوانین، مذهب، علم، هنر و صنایع ظریفه است. تاریخ اجتماع بشر تاکنون تاریخ نزاع طبقات بوده است، یعنی درد اخل يك جامعه اختلاف طبقات و اختلاف منافع طبقاتی وجود داشته است.

حکومت دستگا ههای است که بوسیله ی طبقه ی قویتر تشکیل شده و استیلا آن را بر طبقه ی زیر دست تأمین میکند. تشکیلات قانونگذاری و قضائی، رهبری تعلیم و تربیت و ذوق هنری تحت قدرت دولت است. بنابراین واضح است که در جامعه ی طبقاتی قوانین، طرز حفظ حقوق، آداب و رسوم، مفهومی خوب و بد، زشت و زیبای اخلاقی، تولید افکار در اطفال و افراد و ذوق صنایع ظریف نیز تمام طبقاتی بوده و منفع طبقه ی معین خواهد بود. نباید اید ه آلیست شده تصور کرد که چنین دستگا ههای خوشی و سعادت تمام افراد را تأمین خواهد کرد.

يك ملت يك دستگا ه متحد و یکنواخت نیست. درد اخل ملت طبقات و منافع متضاد و نسبت اکثریت و اقلیت آنها را باید در نظر گرفت. جنگ ها بین طبقات معتدرد و ملت است و اینجاست اختلاف منافع مادی، مولد این جنگهاست.

نزاعهای تاریخی برخلاف عقاید فاشیستهای بیچاره نزاعهای نژادی نیست، زیرا چه بسا نژاد های متفاوت که بواسطه ی اشتراك منافع مادی با هم میسازند (آلمانی و فرانسوی در سوئیس) وجه بسا ملل هم نژاد که ساختار اختلاف منافع میکنند (آمریکا و انگلیس و همچنین چین و ژاپون) درد دستگا ه فوقانی جوامع طبقاتی غیر از حکومت مهمترین تشکیلات عبارت از احزاب طبقاتی است و علاوه بر این تشکیلات صنفی (مانند اتحادیه ی مهند سین، اطباء و غیره) نیز جز این نوع آثار فکری دستگا ه فوقانی است.

در جامعه ی بی طبقات حکومت بخودی خود میمیرد و تشکیلات حزبی طبقاتی از میان میرود، ولی يك تشکیلات بجهت تنظیم عمل تولید و تقسیم ایجاد میشود. در این تشکیلات تمام افراد شرکت

(*) شونیمس - شکل اغراق آمیز وطن پرستی

مینمایند. پس بجاست که شعارجدیده "اداره کردن بدست صنف مدیرو تربیت افراد برای شرکت در صنف مدیرباشد".

دیگر از اکتل تجلیات فکری عادات، رسوم، قوانین و اخلاق است. واضح است تمام این فنون های اجتماع نیز تاکنون تحت تاثر تیرمهمترین عامل قوی اجتماع یعنی اختلاف طبقات و مطابق با نسبت زحمت تولید و استفاده از محصول بوده است. بتمام قوانینی که در دوره های مختلف بین ملل متنوع وضع شده است رجوع کنید. باندک توجه خواهید فهمید که تمام آنها برای حفظ منافع یک طبقه است و جنبه ی مطلق ندارد. شاید عده ای بیچاره عدل را یک مفهوم مطلق و عدلیه هاراتشکیلات آسمانی بدانند، ولی اگر در عدالت محکمه های مختلف توجه کنید خواهید دید یکفرد مقابل یک محکمه بعنوان قتل و دزدی و فساد محکوم به اعدام میشود، ولی در یک محیط و یادوره ی دیگر مجسمه ی همان شخص بعنوان اینکه از باشرف ترین افراد بشر بوده است برپا میشود. دلیل این امر چیست؟

بطور واضح دلیل این قضیه اینست که این محاکم طبقاتی و این عدل نسبی است. حتی کوچکترین آداب و رسوم مانند کلاه گذاشتن یا کلاه برداشتن، لباس دم دار مخصوص (فراک) را لباس مجامع مخصوص قراردادن و نظایر اینها تمام طبقاتی و نسبی میباشند.

طریقه ی تعیین حق بوسیله ی دوشل و یا طرز تربیت بچه امیرهای دوره ی فتودالیم در دوره ی بهرروازی مورد تمسخر واقع میشود و قوانین و آداب این دوره نیز بنوبه ی خود در دوره ی بعد فسخ میگردد. در یک جامعه ی بی طبقات قوانین و آداب و رسوم و اخلاق جنبه ی طبقاتی خود را از دست میدهد و آنچه که فقط برای حفظ منافع طبقاتی است از بین میرود.

یک مثال واضح در موضوع آزادی است. بشر چون حیوان اجتماعی است، میل های اجتماعی دارد و این امیال در تشکیلات جامعه، ولو بطور نادانسته، مؤثر است.

اما جامعه و این شعور اجتماعی داثامد تغییر است و دیاکتیک اجتماع در همین تضاد تازه با کهنه است. یک سلسله نزاعهای منظم تازه با کهنه وجود دارد. فکرتازه برای اینکه بتواند اثر خود را ظاهر کند طرفدار آزادی عقیده میشود و میخواهد مطبوعات و نطق را آزاد کند. فکر کهنه که طرفدار جمود و عدم تغییر است با آن مخالف میگردد. بنابراین آزادی ریشه ی مادی اجتماعی دارد. در انقلاب فرانسه فتودالیم کهنه پرست و بهرروازی تازه نفس طرفدار آزادی بود. آزادی از مقدمات بشمار میرفت و فداکاران اجتماع در راه آزادی جان میدادند.

آزادی پرستش میشود. ادبیات قرن هیجدهم فرانسه تقریباً تمام وقف بیان این موضوع بود. اما در دوره ی جدید آن تازه نفس ها کهنه پرست میشوند و چون طبقه ی تازه نفس جدید از آزادی برای پیشرفت خود استفاده مینماید آزادی بخواه و آزاد بخواهان دیمروز مخالف اصول پارلمانی و آزادی میشوند و دلایل فلسفی برای خر کردن میتراشند: میگویند اکثریت بشر جاهل است، باید جامعه را مانند یک کله گوسفند اداره کرد، پارلمان منشأ فساد است. فاشیسم به مجرمین سیاسی یعنی اشخاصی که جانی و خائن نبوده بلکه باکمال شرافت و فدکاری طرفدار یک عقیده (خواه صحیح خواه غلط) میباشند بدون محاکمه در محبس های جدید الاختراع هزاران نفری شکنجه دادن و کشتن را بصلاح جامعه میداند. اینها مخالف حقوق "آزیل" هستند. یعنی میگویند مالک باید فراریان سیاسی را بهم ردد کنند تا سرانهاد رمالک اصلی خودشان در کمال راحتی بریده شود. خلاصه همان عقیده ی آزادی مطلق در یروز امروز جز "جنایات درجه اول و دشمار اعمال مذموم مانند قتل و سرقت و غیره شده است. بدبختی امروزی بشر دیگر کمتر با سیل های امراض و یا خطرهای طبیعی مانند زلزله و طوفان است، بلکه این عوامل داخل اجتماع خود بزرگترین سم میباشند و تمام افراد بشر باید ابتدا برقع آن سپردازند. حال به مذهب و علم که جز فنون های دستگاه فوقانی جامعه است توجه مینمائیم. بشر از

تکامل موجود زنده حالت فعلی خود را پدید آورده است.

انسان قبل از اینکه استدلال کند و قضا یا را به هم ربط دهد دارای خواص حیوانی و نباتی و جمادی بود یعنی مثلاً گرمسینه می‌شده و با حرکات انعکاسی و آزاد مقید را برای حفظ فرد و نسل جلب و مضرر دفع می‌نموده است و همین اعمال و تجربیات اساس علم و اطلاع وی می‌باشد، یعنی اول عمل کرده و بعد علم پدید آورده است. بواسطه‌ی ملاحظات و تجارب متعدد که ناشی از احتیاجات مادی وی بود، اندیشه به ارتباط بعضی قضایای طبیعت مانند تناوب شبانه روز و فصول، زیادتی باران در بهار و زرد شدن درختان در خزان، مردن و غیره متوجه شده است. در ضمن یک سلسله قضایای اتفاقی نیز مانند رعد و برق و نظایر آنها توجه بشر را جلب کرده است. قضایای شبیه به ناخوشی، تولید مرگ نیز از نظر زندگی مادی بشر مهم بود. توجه وی را جلب می‌کرد. بطور خلاصه در درجه‌ی اول مادیات و احتیاجات زندگی و در درجه‌ی دوم بعضی اتفاقات بشر را مجبور به ملاحظه و کشف روابط بین قضایای طبیعت نمود. بدین ترتیب علم تشکیل شده است. پس مادیات زندگی، مولد اساسی علم است. اما یک سلسله قضایای دیگر نیز بنوبه‌ی خود در نوع تکامل علم تا «تیرمینامید» زیاد شدن تعداد تجربیات و ملاحظات قهرا بشر را مجبور به طبقه بندی آنها و ترکیب آنها و استنباط قوانین و اصول کلی می‌نماید. در عین حال این تکامل در مذهب اجتماع صورت گرفته: اجتماع خود دارای طرز تولید و طبقات معین و مشخص است. آیا در ترکیب اطلاعات تجربی و استنباط قوانین کلی ممکن است عوامل اجتماع بلا تا «تیر» باشند؟ البته نه! یعنی این عقاید کلی از یک طرف محصول همان ملاحظات مادی روزانه و از طرف دیگر محصول حالت اقتصاد جامعه است. این عقاید کلی که بدین ترتیب تشکیل می‌شود البته موازی با عوامل مولد خود یعنی تجارب بشر و رژیم اقتصادی و اجتماعات تکامل دریا لکتیکی پیدا میکند. عقاید کلی ابتدا بصورت میتولوژی، بعد مذهب، پس از آن فلسفه و بالاخره بحالت اصول منطقی و دیالکتیکی علم درمیآید. چنانکه واضح است میتولوژی، مذهب، فلسفه و علم نیز تمام شعبه‌ی دیگر دستگاه فوقانی اجتماع، محصول مادیات محیط است.

در دوره‌ی صیادی و ماهیگیری افکار بشر خیلی مادی است و هنوز مستقیماً با قضایای طبیعت مواجه است و دچار فلسفه باقی نگردیده است. وقتی که در سطح زمین امرای کوچک بر قبائل فرمانروایی میکنند بشر هم به ارباب انواع و خدايان متعدد معتقد است. چون در زندگی روزانه‌ی خود مرگ افراد دیگر بشر و حیوانات را می‌بینند و علم وی باندازه‌ی ای نیست که بداند روح و حیات از خواص ماده است، لاجرم بوجود یک موجود مستقل و لطیف که روح باشد اعتقاد پیدا میکنند (اعتقاد بقا روح بزرگان واجداد و خدايان و انتقال آن از یک جسد به جسد دیگر از همان دوره‌ی نیم وحشی شروع می‌شود). تئوزوفی و عرفان امروز با تمام عبارات پر از آنها از معتقدات دوره‌ی بشر نیم وحشی قدمی جلوتر نرفته است. وقتی که رژیم اقتصاد در سطح زمین عوض می‌شود، ملوک الطوائفی از میان رفته امپراطوریه‌ها و سیاست‌های جهانگیرانه پیدا می‌شود، رئیس رب النوع‌ها نیز مانند امپراطور زمین مقتدر، جبار، گاه مهربان و گاه خشمگین است. در این دوره‌ها و دوره‌ی فلسفه‌ی ایدیه‌ایسم بشر فقط یکمک عقیده می‌خواهد قوانین کلی را قبول کند و حال آنکه در دوره‌ی علمی، دانستن و کشف روابط علت و معلول مورد توجه بشر است.

پیدایش و خصوصیات میتولوژی و مذهب نیز مانند سایر شعبه تجلیات کامل روحی منوط بوضع مادی جامعه است یعنی تشکیلات مذهب در دوره‌ی ملوک الطوائفی یا سرمایه داری ام از کاپیسم و معبد و غیره یاد در درجات روحانی و یادربودجه و غیره با هم فرق داشته است. هر قدر در جامعه‌ی صنعتی معاوضه جلوتر می‌رود و حاکمیت شخص در زمین غیر محسوس تر و اثر عوامل مهم (مانند پول) سری تر می‌شود خصوصیات شخص رب النوع مقتدر در دوره‌ی فئودالیسم محو تر و حالت وی روحانی تر می‌گردد. عالم نیز مانند بازار تجارت یک عامل مؤثر مخفی و غیر مرئی که نوع و علت تا «تیر» آن بر بشر مجهول است پیدا

میکنند. مکتب مادی همه جا بانهایت دقت تا "شیراقتصاد جامعه راد رخصوصیات عقاید مذهبی نشان میدهد. یک موضوع بایستی بانهایت دقت در نظر گرفته شود. اغلب دیده میشود که در معنی دقیق اصطلاح و کلمات راد رهم میکنند. این امر در باره ی مذهب نیز صادق است. باید دقت کرد که مفهوم کلمه ی مذهب بانهایت دقت از مفهوم کلمات "فلسفه" و "علم" جدا شود. مذهب عبارت از یک دستگاه عقیده است که به ارث از نسل به نسل انتقال مییابد و با آنکه حقیقتاً دائماً در تغییر است، معتقدین و پیشوایان آنرا جامد و دائمی و صحیح و لای تغییر میدانند. این مجموعه ی عقاید یک سلسله عبادات مانند قربانی، دعا و غیره برای پیروان خود وظیفه قرار میدهد. اجرای این اعمال محتاج یک سلسله تشکیلات اجتماعی است که کارکنان آن یک صنف مخصوص یعنی صنف روحانی راتشکیل میدهند. پس دستگاه عقاید شامل عبادات که توسط تشکیلات روحانی اجرا میشود؛ مذهب است. اگر کسی بخواهد این کلمه رابعنای دیگر بکار برده مفهوم دیگری برای آن قائل شود و پس از اخذ نتیجه آنرا دوباره بمعنی اولی استعمال کند مغلطه کرده است. غرض از این تذکر اینست که از مغلطه ی احتمالی که مثلاً تئوری اتم یا شعور و وجدان اجتماع بشر را که حفظ بقا است مذهب مینامند جلوگیری شود.

دوره ی نظریات کلی که از تکامل مذهب تشکیل میشود دوره ی فلسفه است که نیز یکی از اکمل تجلیات فکر بشر است، یعنی جزو دستگاه فوقانی است. پس از آنکه تعداد اطلاعات بشر زیاد شد احتیاج به طبقه بندی و تعمیم آنها پیدا میشود و فلسفه به عنوان علم علوم ظاهر میشود، در عقاید مذهبی مطابق با خصوصیات تعبدی احترام، پرستش، شخص پرستی و غیره. چون فلسفه ارتباط مستقیم با مادیات ندارد فقط تجربه ی دقیق علمی میتواند ارتباط آنرا با مادیات نشان دهد. اولاً فلسفه اطلاعات بشر را عمومیت میدهد پس اطلاعات علوم جداگانه در نوع آن دخالت اساسی دارد. اما پایه ی هر یک از علوم منوط بدرجه ی تکنیک و تمدن بشر است. از طرف دیگر تکامل تکنیک تحت تا "شیراوضاع اجتماع و احتیاج بوسائل تولید معین است و بالاخره آن فکری که میخواهد اطلاعات را عمومیت دهد خود جزو یک طبقه از طبقات جامعه و تحت تا "شیر عقاید اسلاف و طبقاتی است. بنابراین نوع افکار فلسفی کاملاً محصول اوضاع مادی محیط و اجتماع است.

دوره ی میتولوژی به دوره ی مذهب و این یکی بدوره ی فلسفه تکامل پیدا میکند. در دوره ی فلسفه بمعنی اخص تمام علوم جزو فلسفه است ولی بعد چون میدان هر یک وسیع میشود از فلسفه جدا میشود.

از آن بعد دوره ی علمی شروع میشود مادردوره ی علمی زندگی میکنیم. اختصاص دوره ی علمی اینست که فیلسوف بمعنی قرون وسطی و قدیم نمیتواند وجود داشته باشد، زیرا دامنه ی علم بقدری وسیع است که یک فرد نمیتواند تمام علوم رابطور دقیق بداند. ولی برای فهم و بحث دقیق نتایج کلی باید اقلایک علم اختصاصی رابخوبی دانست. از طرف دیگر تخصص در یک فن بدون آشنائی به اصول کلی افراد بشر را به ماشینهای پیشرفته تبدیل میکند. پس قهرافلسفه ی لفاظی از بین رفته و هر علم با اصول کلی و فلسفه ی آن تحصیل میشود. درجدیدترین جامعه هافلسفه باعلوم اجتماعی، اقتصاد، پسیکولوژی، بیولوژی، شیمی، فیزیک، ریاضی تحصیل میشود. از این معلوم میشود که مهمترین مناسط در دستگاه فوقانی در جامعه ی امروزی بشر تشکیلات علمی یعنی دارالعلمها، لابراتوارها، کتابخانه ها و غیره میباشد.

و طرز تحقیقات علمی و صنعتی درجه ی تمدن بشر امروز رانشان میدهد. مهد علم قرن بیستم (که فلسفه هم جزو آنست) دیگر گوشه ی اطاق فیلسوف منجمی یا صومعه ی عارف نبوده، بلکه فضای کارخانه و لابراتوارومزرعه است. از این مشروحات واضح میشود که عقاید کلی بواسطه ی خاصیت روحانی بشر پیدا نشده، از تجارب روزانه بوجود میاید. غرض از عقاید کلی یک دستگاه کلی از افکار، احساسات

قوانین ، رفتار و عملیات است . هرد دستگاه عقاید کلی که در یک جامعه شیوع یافت روحیات جامعه نامیده میشود . و اگر تدوین شده حالت منظم بخورد در اصطلاح علمی "ایدئولوژی" اطلاق میگردد . در جامعه ی طبقاتی ممکن نیست که تمام طبقات دارای روحیات و ایدئولوژی مساوی باشند . فقط فاشیسم کوته نظر میتواند اشتباهات تصور کند که یک جامعه با وجود تمام اختلافات طبقاتی ممکن است یک ملت واحد با روحیات و ایدئولوژی یکتا وخت تشکیل دهد . روحیات و ایدئولوژی هر طبقه محصول وضعیت اجتماعی و مادی و سیاسی و اقتصادی آن طبقه است . بدیهی است که در صبر بخرنج دستگاه فوقانی میتواند خطوط مشخص فنومن هارا معلوم کرد .

حالات بنوع دیگر از فنومن های دستگاه فوقانی که هنر " صنایع ظریف " باشد متوجه میشود .

هنر عبارت از یک قطعه ی مرکب مادی است (اعم از اینکه اجزای مرکب خطوط الوان ، اصوات ، اجسام یا غیره باشد) که وسیله ی سرایت و انتقال احساسات است . پس یک قطعه هنر اجزای مادی دارد که باهم بترتیب زمانی و مکانی معلوم ترکیب شده در شخص معین احساس مخصوصی ایجاد مینماید . ایدئولوژیها در اینجا بحساب خودشان یک اسلحه ی تیز بر علیه مکتب مادی پدید آمده اند . میگویند لذت از زیبایی تصویر صورت جزو درآب صاف یک دریاچه که از پشت درختان دیده میشود و یاد آنه های بلوری برف قله ی دماوند که در مقابل آفتاب درخشند ، هنگام شب چشم سیاح جهانگرد را متوجه عظمت و زیبایی این قله ی مهیب میسازد ، شور و هیجانی که از شنیدن فلان شعر یا قطعه ی موسیقی تولید میشود چه جنبه ی مادی دارد ؟ برای یک فکر دقیق منطقی تحقیق ارتباط مادی قطعات هنر هیچ اشکالی ندارد . بیکی از شعب هنر مثلا موسیقی . که خیلی درازمادیات بنظر میاید توجه میکنیم . یک سمفونی از بتوفون یک شاهکار هنر موسیقی است که در گوش تمرین کرده و متعین تا شیر بسیار قوی میکند . حال ببینیم این قطعه هنر چطور محصول مادی محیط است .

اولا ساختمان پیانو ، ارگ و یک سلسله دیگر از اسبابها بدرجه ی تکنیک جامعه بستگی دارد . ثانیاً یک دسته اشخاصی آنها را مینوازند که تشکیلات جامعه به آنها اجازه و امکان داده است که فقط متخصص این کار باشند . فقط وقتی که جامعه تاحد معینی تکامل پدید کرده باشد پدید آمدن یک دسته موسیقی دان و حرفت موسیقی ممکن است .

ثالثاً یک قطعه دارای موسیقی ، آهنگ و اسلوب مخصوص است یعنی اصوات آن دارای نظم و ترتیب معلومی است . اختلاف اصوات از لحاظ ارتفاع (زیر و بمی) ، شدت و طنین و ترتیب یعنی توالی اصوات مختلف با فاصله های زمانی معین در ردیف منظم آنها ایجاد کرده است . پس آن بیچارگانی که خیال میکنند لذت ، خوش آمدن ، درجه ی زیبایی قابل اندازه گرفتن نیست ، اگر قدری منطقی داشته باشند ، میفهمند که تمام اختلافات و تاثرات در همان اندازه گیری است . عدد ارتعاشات صوت در فغان محل مخصوص آهنگ موسیقی اگر تغییر کند زیبایی بکلی زائل میشود .

رابعا هر قطعه موسیقی یا نقاشی یک احساسات معین مذهبی ، جنگی و غیره را میتواند تولید کند (مانند بحر رجز از بحر اشعار عربی) . همین محتوی خو ارزش مادی اجتماعی دارد . شجاعت ، جنگ ، مذهب و غیره تمام تحت تاثرات تیرمادیات تولید شده حالت خاص پدید آورده اند .

چنانکه گفتیم هنر قطعه ایست که وسیله ی سرایت دادن احساسات میباشد . خود قطعه ی هنر و آن فکری که این قطعه در آن اثر مینماید ، اگر همه باهم ارتباط و توافق مخصوص پدید آورند ، احساس مزبور ایجاد میشود . احساس و شخص احساس کننده تابع صرف قوانین مادی محیط است

میشوند. ترکیب الوان خواه بواسطه ی مفید بودن یا غرابیت یا تولید احساسات شبیه به احساسات آزاد ی، موفقیت و غیره تا^۳ شیرهنری خود را انجام میدهند. عامل مهم در تائ^۳ تیرات موسیقی اثر آن از نظر تناسلی است که به فیزیولوژی آن باید بهتر تدقیق شود.

از آنچه گفته شد معلوم میشود علت زیبایی راد رارزش قطعه ی هنر از نقطه ی نظر مفید بودن برای حفظ بقا^۳ فرد و نسل، در حالت شعور و فکر متا^۳ ثر شوند ه باید جستجو کرد. چون تکنیک، وسائل تولید، ساختمان جامعه، افکار و عقاید افراد جامعه بر حسب مکان و د ائما بر حسب زمان متخیر است، پس زیبایی مفهوم نسبی پیدا کرده آن نیز مانند خود جامعه در تکامل میآشد. درجه ی تمدن جامعه ی ما نیز وقتی جلوتر رفت، بخودی خود در عده ی زیاد ی از آثار گذشته محو شدن اثر زیبایی (مخصوصاً آنچه مربوط بجامعه است) مشاهده خواهد گردید. این آثار از آن ببعد فقط ارزش تاریخی خواهند داشت. امروز ارزش مطالب مجله ی دنیا که امروز مورد مخالفت طبقاتی جمعی است واضح خواهد شد.

